

خشونت جنسی‌سازی شده و گفتمان نئولیبرال

نویسنده: لیام داوونی، آسا لاکوبوچی و میکا ای. پایز^۱

مترجم: سید سجاد هاشمی‌نژاد



چکیده: پژوهشگران، به نقشی که خشونت جنسی^۲ و خشونت جنسیتی^۳ در تحکیم گفتمان نئولیبرال ایفا می‌کند، توجه نسبتاً کمی داشته‌اند. ما به این مسئله می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که نحوه‌ی نمایش^۴ زنان و دختران در رسانه‌های جریان اصلی، کردارهای^۵ [بر] بدن مؤنث^۶ که به این نحوه‌ی نمایش مبتنی‌اند، هنجارهای جنسیتی شده^۷ عاملیت جنسی^۸، و آزارگری و تجاوز جنسی، نه فقط اموری جنسی‌سازی شده^۹ و خشن‌اند، بلکه همچنین نمایانگر مجموعه‌ای از نگاره‌های^{۱۰} فرهنگی‌اند که هم از گفتمان پدرسالار و هم از گفتمان نئولیبرال حاصل شده. بدین ترتیب، نتیجه می‌گیریم که این تصاویر، کردارها و هنجارها، اشکالی از خشونت جنسی‌سازی شده هستند که گفتمان پدرسالار و نئولیبرال و نظم‌های جنسیتی و طبقاتی را تقویت می‌کنند.

¹ Liam Downey, Asa Iacobucci and Micah A. Pyles

² Sexual violence

³ Gender violence

⁴ portrayal

⁵ practices

⁶ Female

⁷ gendered

⁸ Sexual-agency

⁹ sexualized

¹⁰ script

در دو دهه‌ی گذشته، پژوهشگران توجه چشم‌گیری را برای کندوکاو درباره‌ی دامنه‌ی نفوذ گفتمان لیبرال در حوزه‌های اجتماعی-غیراقتصادی صرف کرده‌اند، و نشان داده‌اند که این گفتمان، شکل‌دهنده‌ی اموری از این قبیل بوده است: سیاست‌گذاری بهداشت و سلامت عمومی (آیو، ۲۰۱۲)، ارائه‌ی خدمات عمومی^{۱۱} (براون و بیکر، ۲۰۱۲)، نحوه‌ی اندیشیدن و صحبت کردن افراد درباره‌ی وزن بدن و نظارت بر بدن‌های خویش (گوتمن و دپویی، ۲۰۰۶)، و فنونی که مردم برای حفظ وزن و شکل بدنشان به کار می‌برند تا از حیث اجتماعی مقبول به نظر برسند. (لونا، ۲۰۱۹). پژوهشگران همچنین تأثیر گفتمان نئولیبرال بر این امور را نیز واکاوی کرده‌اند: سکسوالیته‌ی^{۱۲} زنان (بای‌چنگ، ۲۰۱۵)، تصمیم‌گیری‌های بازتولیدی زنان (کاتس و تیرون، ۲۰۱۵)، گفتمان‌های اجتماعی حول تجاوز جنسی و عاملیت جنسی، و گفتمان جاری در محاکمات تجاوز جنسی (استرینگر، ۲۰۱۳). اما شیوه‌هایی که طی آن گفتمان نئولیبرال، و گفتمان‌ها و کردارهای بدنی حول جنسیت، سکسوالیته و خشونت جنسی، یکدیگر را تقویت و تحکیم می‌کنند، و به خصوص، نقشی که خشونت جنسی و خشونت جنسیتی نه فقط در تحکیم گفتمان‌های مسلط جنسیتی (که مطالعه و نظریه‌مند شده)، بلکه در تحکیم گفتمان‌های سرمایه‌سالار^{۱۳} ایفا می‌کنند چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

کندوکاو در نقشی که خشونت جنسی و جنسیتی در تقویت گفتمان‌های سرمایه‌سالار بازی می‌کند، از آن حیث حائز اهمیت است که چنین کاری، می‌تواند بر روابط جنسیتی و جنسی نقش‌آفرین در تقویت سرمایه‌سالاری^{۱۴}، پرتو تازه‌ای بیفکند. کندوکاو در خشونت جنسی جنسیتی‌شده و گفتمان سرمایه‌سالار جنسیتی‌شده از این حیث نیز مهم است که گفتمان‌های مسلط، نقشی کلیدی در تولید و حفظ نظم اجتماعی ایفا می‌کنند. بنابراین، اگر خشونت جنسی و جنسیتی تقویت‌کننده‌ی گفتمان نئولیبرال باشد، نه تنها در حفظ نظم جنسیتی، بلکه در حفظ نظم سرمایه‌سالار نیز، از خلال تأثیرگذاری‌اش بر گفتمان نئولیبرال، نقشی کلیدی دارد. معروف است که پدرسالاری، و ادامه‌ی منطقی‌اش یعنی خشونت جنسی و جنسیتی، سنگ بنای نظم اجتماعی سرمایه‌سالار را برمی‌سازند، (هارتمن، ۱۹۸۱؛ یانگ، ۱۹۸۱). اما اینکه این نسبت، از خلال اثر خشونت جنسی و جنسیتی بر گفتمان سرمایه‌مدار^{۱۵} تحقق می‌یابد، به این خوبی درک نشده است.

بدین ترتیب، ما به این صورت پیش خواهیم رفت. ابتدا، اصول اصلی گفتمان پدرسالار و نئولیبرال را ترسیم می‌کنیم و خصلت‌ها و رفتارهایی را نیز که هر یک از این گفتمان‌ها عادی و مقبول تعریفشان می‌کنند مشخص می‌نماییم. سپس، نشان می‌دهیم که نحوه‌ی نمایش زنان و دختران در رسانه‌های جریان اصلی، آن کردارهای [بر] بدن مؤنث

¹¹ public services

¹² sexuality

¹³ capitalist

¹⁴ capitalism

که متکی به این نحوه‌ی نمایش هستند، هنجارهای جنسیت‌بنیاد مرتبط با عاملیت جنسی، و آزار و تجاوز جنسی، نه تنها اموری جنسی‌سازی شده و خشونت‌آمیزند، بلکه نشان‌دهنده‌ی مجموعه‌ی رایجی از نگاره‌های فرهنگی‌اند که هم از گفتمان پدرسالار و هم از گفتمان نئولیبرال استخراج شده‌اند. بدین ترتیب، نتیجه می‌گیریم که این تصاویر، کردارها و هنجارهای خشن، همگی گفتمان‌های پدرسالار و نئولیبرال را تحکیم می‌کنند و بدین طریق، به تحکیم نظم‌های جنسیتی و طبقاتی می‌انجامند.

پژوهشگران بسیاری مطرح کرده‌اند که نحوه‌ی نمایش زنان و دختران در رسانه‌های جریان اصلی، آن کردارهای [ابر] بدن مؤنث که مبتنی بر این نحوه‌ی نمایش هستند، و هنجارهای عاملیت جنسی، همگی خشونت‌آمیزند، در سال‌های اخیر، بعضی پژوهشگران [دیگر] استدلال کرده‌اند که همین امور، موجب قدرت‌بخشی به زنان و دخترانند (لمب و پیترسون، ۲۰۱۲). بدین طریق، برای تأیید اینکه تصاویر، کردارها و هنجارهای برجسته‌شده در این مقاله همگی خشونت‌آمیزند، ما اثراشان را با تعریفی از خشونت قیاس می‌کنیم که هر عمل، بی‌عملی یا خصلت ساختار اجتماعی را در صورتی خشن می‌داند که موجب آسیب شدید به یک فرد، گروه یا اجتماع می‌شود، چه این آسیب جسمی باشد، چه عاطفی و چه روان‌شناختی. به علاوه، هرچند ما تصدیق می‌کنیم که هدف آسیب خشونت جنسی‌سازی شده فقط زنان و دختران نیست، به‌منظور اینکه بحثمان را بهتر مدیریت کنیم، تمرکزمان را به این دو گروه محدود می‌کنیم؛ و نیز از تعابیر خشونت جنسی و خشونت جنسی‌سازی شده به‌شکلی برابر استفاده می‌کنیم تا به خشونت‌ی اشاره کنیم که به امر جنسی، سکسوالیته و ظاهر بدنی مرتبط است. همچنین، بر شواهد ثانویه^{۱۵} و نه شواهد اولیه^{۱۶} تکیه می‌کنیم تا بتوانیم درباره‌ی طیف وسیعی از فعالیت‌های خشن بحث کنیم؛ کاری که در غیر این صورت، امکان‌پذیر نمی‌بود. برخی پژوهشگران جنسیت استدلال می‌کنند که آن تصاویر رسانه‌ای، کردارهای [ابر] بدن مؤنث، و هنجارهای عاملیت جنسی مورد تأکید ما، به پدرسالاری لطمه می‌زنند (ادامه را بنگرید)، بنابراین زمانی را هم باید صرف این کنیم که نشان دهیم این عوامل [به خلاف ادعای آن پژوهشگران] موجب نیرومندتر شدن پدرسالاری‌اند. آخرین نکته اینک، پژوهشگران دیگر، پیش‌تر مشخص کرده‌اند که هرگاه گفتمان‌های مسلط تقویت و تحکیم شوند، نظم اجتماعی نیرومندتر می‌شود (بارتکی، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰؛ بوردو، ۲۰۰۳؛ بوردیو، ۲۰۰۱؛ سوزن، ۲۰۱۶). بنابراین، ما توجهمان را مصروف آن می‌کنیم که نشان دهیم تصاویر، کردارها، و هنجارهایی که ما بررسی‌شان کرده‌ایم همه خشونت‌آمیزند، و همه‌ی آنها گفتمان پدرسالار و نئولیبرال را تقویت می‌کنند.

گفتمان پدرسالار و نئولیبرال

¹⁵ Secondary evidence

¹⁶ Primary evidence

گام نخست برای اینکه ببینیم آیا خشونت جنسی‌سازی شده علیه زنان، موجب تحکیم گفتمان‌های مسلط پدرسالار و نئولیبرال می‌شود یا نه، آن خواهد بود که ساختار عمومی‌ای را که این گفتمان‌های مسلط به خود می‌گیرند شناسایی کنیم. در ایالات متحده، گفتمان‌های مسلط پدرسالار، سرمایه‌سالار و نژادپرست، گروه مسلط را با ذهن، عقلانیت و خودکنترلی این‌همان می‌کنند؛ این گروه مسلط می‌تواند شامل مردان، سرمایه‌سالاران، یا سفیدپوستان باشد. همزمان، این گفتمان‌ها، گروه‌های فرودست را با بدن، ناعقلانیت، عاطفه، طبیعت و فقدان خودکنترلی این‌همان می‌سازند. به‌علاوه، این گفتمان‌ها، ذهن و خصائل همبسته با آن را مثبت می‌نگرند، و به بدن و خصائل همبسته با آن نگاهی منفی دارند (بوردو، ۲۰۰۳؛ لوید، ۱۹۸۴).

اما این گفتمان‌ها، به‌رغم منشأ یکسانشان در این دوگانه‌ی ذهن/بدن، تفاوت معناداری نیز با یکدیگر دارند. این از آن روست که جنسیت، نژاد و نابرابری طبقاتی، نظام‌های لایه‌بندی‌ای^{۱۷} هستند که هرچند پیوند متقابلی دارند، اما [هر کدام] یکتایند (کرن‌شاو، ۱۹۹۱) و هر کدام نیازهای گفتمانی و توجیهی معینی دارند؛ چراکه دوگانه‌ی ذهن/بدن بسیار انعطاف‌پذیر است و بسته به شرایط مادی و نظام‌های نابرابری معینی که باید توجیهشان کند، می‌تواند به شیوه‌هایی بسیار متفاوت به کار گرفته شود. این انعطاف‌پذیری بدان معناست که اشکال معینی که گفتمان‌های جنسیتی، نژادی و سرمایه‌سالار به خود می‌گیرند، با تغییر شرایط مادی و با تحول در نابرابری‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی، و در تقاطع‌های آنها با یکدیگر، طی زمان دست‌خوش تغییر می‌گردند. با این حال، این گفتمان‌ها، در هسته‌ی بنیادین خود، همگی به میزان چشم‌گیری مبتنی بر همان مجموعه تمایزات یکسان میان ذهن/بدن‌اند؛ آن‌چنان‌که وقتی یکی از گفتمان‌های مسلط تقویت می‌شود، عناصر کلیدی گفتمان‌های مسلط دیگر نیز تحکیم می‌گردد.

گفتمان نئولیبرال

گفتمان نئولیبرال، ارزش‌های بازاری و عقلانیت بازاری را به سرتاسر جامعه بسط می‌دهد و مدعایش این است که افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی، مسئول آن‌اند که از طریق عمل عقلانی و مبتنی بر انضباط شخصی، از خودشان مراقبت کنند. همچنین، فارغ از اینکه با چه قیدوبندهای ساختاری‌ای مواجه باشند، مسئول تبعات مراقبت نکردن از خودشان نیز هستند. این گفتمان، همچنین بر این باور است که افراد باید به‌طور منظم دگرگون شوند و خود را ارتقا دهند تا بتوانند به موفقیت برسند (ساراسواتی، ۲۰۲۱)، و نیز بر این باور است که عمل فردی، سازمانی و نهادی باید «مبتنی بر محاسبه‌ی (مبتنی بر هزینه/فایده‌ی) کارایی، سودآوری یا

¹⁷ stratification

رضایت‌بخشی انجام شود، که [این محاسبه] در زمینه‌ی یک شبکه‌ی خرد اقتصادی شامل کمبود، عرضه و تقاضا انجام می‌گیرد (براون، ۲۰۰۳). بدین ترتیب، در همه‌ی حوزه‌های زندگی اجتماعی، باید افراد، سازمان‌ها و نهادها را، هم از حیث اخلاقی و هم از حیث عملی، بر اساس میزان هم‌خوانی رفتارشان با عقلانیت اقتصادی فایده‌گرایانه و منضبط، و میزان مراقبت از خودشان و ارتقا بخشیدن به خودشان، داوری کرد، و [بر همین مبناها] از ایشان حساب کشید (گوتمن و دپویی، ۲۰۰۶).

بدین ترتیب، نئولیبرالیسم جهانی پر از افراد خودمدار^{۱۸} را توصیف می‌کند که، اگر عقلانیت و توانمندی درخوری داشته باشند، می‌توانند به خودی خود، نیازها و امیالشان را برآورده کنند. به علاوه، خودآیینی اخلاقی صرفاً از آن کسانی است که می‌توانند از خودشان مراقبت کنند و از پس خودشان بر آیند. دیگران را، همگی، می‌توان نادیده گرفت، تنبیه کرد یا همچون کودک با ایشان رفتار کرد؛ یعنی [در مقام] کسانی که بی هیچ توانمندی عقلانی فایده‌گرایانه‌ای، حکم عاملانی غیراخلاقی و غیرخودآیین را به خود می‌گیرند که خودشان مسئول آسیب‌ها و ناکامی‌هایی‌اند که بر ایشان وارد می‌شود.

از آنجا که در منظر نئولیبرالیسم، عمل اخلاقی، هم در درون بازار و هم در بیرون آن، دست‌یابی به [موضوع] امیال خویش از طریق برتری‌یابی در رقابت با دیگران، و با استفاده از نوعی سنجش هزینه/فایده است که ارزش دیگران و خواسته‌های دیگران را نادیده می‌گیرد، و از آنجا که سرمایه‌سالاری نئولیبرال همچون همه‌ی اشکال سرمایه‌سالاری، مبتنی بر استثمار کارگران و جهان طبیعی است، گفتمان نئولیبرالی، پشتیبان استفاده از دیگران و جهان طبیعی برای ارضای امیال خویش است. به علاوه، از آنجا که هرکس در رقابت بزرگ زندگی بازنده شده و بیرون افتاده باشد، بابت ناعقلانیت خودش ناکام شده و بدین ترتیب خودآیینی و ارزش اخلاقی‌اش را از دست داده است، در سایه‌ی نئولیبرالیسم مقبول می‌نماید با دیگران و جهان طوری رفتار کنیم که گویی اشیائی بی‌ذهن [و بی‌جان‌اند] و برای دست‌یابی به اهدافمان می‌توانیم از آنها استفاده کنیم و به آنها صدمه بزنیم. در نهایت، از آنجا که ناکام‌شدگان از حیث اخلاقی بی‌ارزش و مسئول ناکامی خویشند، می‌توانیم درد و رنج آنها را، و نابرابری حاصل از ناکامی‌های آنان و موفقیت‌های خودمان را، نادیده بگیریم.

گفتمان پدرسالار

گفتمان پدرسالار عموماً همچون امری مفهوم‌پردازی می‌شود که مردانگی و زنانگی هژمونیک را توأمان بازتاب می‌دهد و تقویت می‌کند. مردانگی و زنانگی هژمونیک نیز مجموعه‌ای از کردارهای جنسیتی‌شده‌ی اجتماعی‌اند که

¹⁸ Self-centered

به پدرسالاری مشروعیت می‌بخشند و سلطه‌ی مردان بر زنان را تضمین می‌کنند (کانل، ۲۰۰۵). اما شیپرز (۲۰۰۷) اشاره می‌کند که تعریف مردانگی و زنانگی به‌مثابه کردارهای اجتماعی جنسیتی‌شده، مسئله‌آفرین است، چرا که اگر کردارهای برسازنده‌ی مردانگی و زنانگی هژمونیک در درون هر جامعه، از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر، و نیز در گذر زمان، متفاوت باشند - چنان که تحقیقات هم‌نشان می‌دهد (کانل، ۲۰۰۵) - آنگاه دیگر منطق روشنی پشت این کردارها - یا از حیث رابطه‌ی میان زنانگی هژمونیک و مردانگی هژمونیک وجود ندارد - جز منطقی که بسیار خاص هر موقعیت باشد.

در عوض، شیپرز استدلال می‌کند که ما باید زنانگی و مردانگی هژمونیک را به‌مثابه‌ی امری مفهوم‌پردازی کنیم که مشتمل است بر نظامی از نمادها یا معانی نمادین جفتی، که «رابطه‌ی میان زنان و مردان را رابطه‌ای مکمل و [همچنین] سلسله‌مراتبی تعریف می‌کند ... (و) منطقی مشروع برای ... تضمین برتری‌یابی و سلطه‌ی مردان فراهم می‌سازد». بدین ترتیب، از نظر شیپرز (۲۰۰۷، ۹۲):

کردار ... معادل مردانگی و زنانگی نیست ... [در عوض، کردار] سازوکاری است که مردانگی‌ها و زنانگی‌ها، به‌مثابه‌ی شبکه‌ی عظیمی از معانی جنسیتی، از طریق آن، زندگی اجتماعی را سازمان می‌دهند.

با این وصف، پرسش این است که این نمادها و معانی جفتی چیستند و چگونه زنانگی، مردانگی و گفتمان پدرسالار را تعریف می‌کنند؟ در دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فمینیست‌ها زمان چشم‌گیری را صرف پاسخ به این پرسش‌ها کردند. برای نمونه، هکمن (۱۹۹۴)، با ارجاع به کسانی چون ایریگاری (۱۹۸۵) و لوید (۱۹۸۴)، اشاره می‌کند که دست‌کم از زمان یونانیان باستان، در جهان غرب، زنان با ناعقلانیت پیوند داده شده‌اند و مردان با عقلانیت. بوردو (۲۰۰۳) نیز به شکلی مشابه و با تکیه بر پژوهش‌های قدیمی‌تر، نشان می‌دهد که از زمان یونانیان باستان، زنان غربی با بدن پیوند داده شده‌اند و مردان با ذهن. هکمن و بوردو اشاره می‌کنند که این امر از آن حیث مسئله‌آفرین است که جوامع غربی ذهن عقلانی را به دید مثبت می‌نگرند و بدن و ناعقلانیت را به دید منفی، و بدین ترتیب، زنان را در قیاس با مردان در موضعی فرودست می‌نهند.

برای مثال، در گفتمان غربی، ذهن عقلانی در مقام آن مؤلفه‌ی اصلی‌ای تعریف می‌شود که آدمیان را از حیوانات جدا می‌کند و به آدمیان اجازه می‌دهد که اهدافی را تعیین کنند و به این اهداف دست یابند، اراده‌هایشان را اعمال کنند، برای آینده برنامه‌ریزی کنند، بدن‌ها و عواطف و شورمندی‌هایشان را کنترل کنند، در پی دانش بروند، به جهان طبیعی تسلط و کنترل بیابند، و به خودآیینی و استقلال و جدایی از دیگران نائل شوند. به‌علاوه، اندیشه‌ی غربی، ضمن آنکه ذهن را در تقابل نمادین با حیوانات و با بدن قرار می‌دهد، تقابل نمادینی میان ذهن و جهان طبیعی نیز قائل است؛ و این هر سه، از دکارت به این سو، همچون ماشین‌هایی صرف یا اشیائی مفهوم‌پردازی شده‌اند که سوژه‌ی کنترل عقلانی و سلطه‌ی خشن و غیرخشن قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب، گفتمان پدرسالار غربی مردان را، به خلاف زنان، سوژه‌هایی فعال، مؤثر و تماماً انسانی می‌بیند که ذهن‌های عقلانی‌شان را به کار می‌بندند تا بدن‌ها، عواطف و شورمندی‌هایشان را کنترل کنند، اهدافی را تعیین کنند و به آنها دست‌یابند، و در پی دانش و حقیقت بروند. بدین ترتیب، مردان بی‌هوس، قاطع، تهاجمی و از حیث عاطفی ناوابسته دیده می‌شوند؛ که بابت ناوابستگی، خودآیینی و جدایی‌شان از دیگران، خودمدار هستند، به توجه به نیازها و امیال دیگر نامتایلند و بالقوه خشن هستند. به‌علاوه، از آنجا که بدن انسان و جهان طبیعی، ابژه و نه سوژه تلقی می‌شوند، مردان این حق مشروع را دارند که جهان طبیعی را و بدن‌های خودشان و دیگران را کنترل کنند و بر آنها سلطه یابند تا به مقاصد خویش دست پیدا کنند، در حالی که زنان، که با بدن، و بدین ترتیب با جهان طبیعی، همبسته تلقی می‌شوند، با همین همبستگی‌ها وادار می‌شوند به اینکه اگر شد بدون خشونت، و اگر هم لازم باشد، به طریقی خشونت‌آمیز تحت کنترل، مورد استفاده و مورد تسلط قرار گیرند.

از آنجا که زنانگی و مردانگی و نمادهای همبسته با آن دو، در تقابل با یکدیگر تعریف می‌شوند، گفتمان غربی زنان را نه تنها بدن تلقی می‌کند، بلکه آنان را کنش‌پذیر، نامؤثر، لطیف، عاطفی، حس‌ورز، بیش از حد وابسته به دیگران، سست‌اراده، تحت تأثیر احساس و عاطفه به جای منطق، و صرفاً تا اندازه‌ای خودآیین می‌داند. زنان که خودآیینی کامل ندارند و وابستگی تنگاتنگی به دیگران دارند، بناست معطوف‌به‌غیر باشند و نه خودمدار، پذیرنده باشند و مهیای پرداختن به نیازها و امیال دیگران، و نیز تسلیم‌خو و فرمان‌بر، و نه مسلط، تهاجمی و خشن (بوردو، ۲۰۰۳؛ هکمن، ۱۹۹۴؛ میه، ۱۹۷۱). به‌علاوه، زنان نیز همچون بدن، با اشتباهی کنترل‌نشده، فریب‌کاری و هوس، همبستگی منفی دارند که می‌توانند مردان را به‌سوی امیال غیرعقلانی (جنسی) و به‌سوی گناه، اغوا کنند (بوردو، ۲۰۰۳).

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، تصاویر و معانی همبسته با زنانگی و مردانگی بسیار ماندگارند و در بسیاری از نمونه‌ها، تا هزاران سال دوام می‌آورند (بوردو، ۲۰۰۳). بدین ترتیب، این تصاویر و معانی، عمیقاً در فرهنگ ما، و در تک‌تک ما، تنیده شده‌اند؛ و در اغلب اوقات، در سطحی عمیقاً ناخودآگاه، بر آنچه که فکر می‌کنیم بدان باور داریم [در عمل] غلبه می‌یابند. از آن رو که این تصاویر و معانی، دوامی چنین طولانی داشته‌اند، و از آنجا که گفتمان با شرایط مادی تعامل می‌کند تا در مکان‌ها و زمان‌های معین، به کردارهای اجتماعی شکل دهد، ساختار نمادینی که زیربنای زنانگی و مردانگی را می‌سازد به تنوع وسیعی از کردارهای اجتماعی شکل داده که نه تنها طی زمان، بلکه در میان جوامع گوناگون و در دل هر جامعه، با هم تفاوت دارند. در نتیجه، همانطور که برخی استدلال کرده‌اند (به ادامه بنگرید)، تغییرات ناگهانی و عظیم در کردارهای جنسیتی، الزاماً بر تغییر در ساختار نمادینی که سنگ‌بنای نسبت‌های اجتماعی پدرسالار است، و بر تغییر در زنانگی و مردانگی هژمونیک، دلالت نمی‌کند.

در نهایت، همانطور که بحث پیشین نشان می‌دهد، گفتمان پدرسالار و گفتمان نئولیبرال، در عناصر نمادین بسیاری با هم شریک هستند. هر دوی آنها، گروه مسلط را با ذهن، تهاجم، عقلانیت و خشونت هم‌بسته می‌دانند، و گروه

فرودست را با بدن، فعل‌پذیری، ناعقلانیت و تسلیم‌خویی. هر دوی این گفتمان‌ها، سلطه یافتن، کنترل کردن و آسیب زدن به دیگران را پذیرفتنی می‌یابند، و برایشان قابل قبول است که با دیگران همچون شیء رفتار کنند، رنج دیگران را نادیده بگیرند، و از دیگران برای ارضای نیازهای خویش استفاده کنند. و هر دوی این گفتمان‌ها بر آن‌اند که اعضای گروه مسلط، واجد ارزش اخلاقی بالاتری نسبت به اعضای گروه فرودست هستند، و بر این باورند که عقلانیت اعضای گروه مسلط را مؤثرتر و از حیث اخلاقی ارزشمندتر می‌کند، و در گروه فرودست، ناعقلانیت درست خلاف این را انجام می‌دهد؛ و نیز بر آن هستند که تقصیر فرودست‌شدگی و آسیب‌های تجربه‌شده در گروه‌های فرودست، متوجه خودشان است. با این مقدمه، هر کردار اجتماعی که هریک از این عناصر نمادین را تحکیم کند، هم موجب تقویت گفتمان پدرسالار، و هم باعث تحکیم گفتمان نئولیبرال می‌شود.

ادامه‌ی مقاله، به شکل زیر سازمان یافته: ابتدا نشان می‌دهیم که کردارها و تصاویر و هنجارهای جنسی‌سازی‌شده‌ای که برجسته‌شان می‌کنیم، همگی خشونت‌آمیزند. سپس نشان می‌دهیم که این کردارها و تصاویر و هنجارهای خشونت‌آمیز، گفتمان پدرسالار و گفتمان نئولیبرال را تحکیم می‌کنند و بدین طریق، موجب تحکیم نظم‌های جنسیتی و طبقاتی می‌شوند.

کردارهای ظاهر بدن در زنان و دختران

شیوه‌ی نمایش زنان و دختران در صنعت سرگرمی ایالات متحده و در رسانه‌های خبری، بسیار سوگیرانه است؛ سوگیری‌هایی که به‌طور چشم‌گیر پایدار بوده‌اند و به زنانی که در تبلیغات تلویزیونی و مجلات، موزیک‌ویدیوها، بازی‌های رایانه‌ای، برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی ظاهر می‌شوند ضرر می‌رسانند. برای نمونه، بازنمایی زنان و دختران در تمام این رسانه‌ها کمتر است، و زمانی هم که زنان در این رسانه‌ها بازنمایی می‌شوند، در قیاس با مردان، بسی محتمل‌تر است که شدیداً لاغر و بسیار جنسی‌سازی‌شده (این امر حتی درباره‌ی دختران کم‌سال هم صحت دارد)، کم‌لباس یا برهنه و تسلیم‌خو به تصویر کشیده شوند. به‌طور منظم، زنان و دختران به‌طریقی تصویر می‌شوند که [گویی] برای ارضای امیال مردان و پسران نقشی در ماجرا یافته‌اند، و برای بهره‌مندی و لذت مردان و پسران است که وجود دارند؛ احتمال اینکه زنان [در این بازنمایی‌ها] مشاغل بلندپایه‌ای داشته باشند، منبع دانش و تخصص باشند، و به کارهایی از قبیل علم، طب و مهندسی که مستلزم تفکری بسیار عقلانی است بپردازند، بسیار کمتر [از مردان] است (میگر و هلگسون، ۲۰۱۱؛ مک‌دید-مونتر و دیگران، ۲۰۱۷؛ اسمیت و دیگران، ۲۰۱۳، ۲۰۱۷؛ استرمر و برکلی، ۲۰۱۲؛ سامرز و میلر، ۲۰۱۴). همچنین، برآمدن نظام‌های پیچیده‌ی ارسال محتواهای رسانه‌ای به افزایش پذیرش [اجتماعی] و پخش پورنوگرافی انجامیده، که آن هم، در شکل

دگرجنس‌گراهنجارش، کاملاً زنان را جنسی‌سازی می‌کند، اغلب آنها را در خدمت مردان قرار می‌دهد و اغلب بر زور فیزیکی، تهاجم و خشونت علیه زنان تکیه می‌کند (داینز، ۲۰۰۹؛ جونز، ۲۰۱۸).

البته، جنسی‌سازی زنان و دختران در رسانه‌های چاپی و الکترونیک، فقط منعکس‌کننده‌ی آرمان‌های فرهنگی فراگیر نیست، بلکه شکل‌دهنده‌ی آن آرمان‌ها هم هست؛ و همین محتواها، در کنار انتظارات فرهنگی دیگران، نقشی کلیدی در جهت‌دهی به بسیاری از کردارهای [بر] بدن مؤنث ایفا می‌کنند. در حقیقت، تصاویر رسانه‌ای زنان و دختران، در ترکیب با انتظارات فرهنگی دیگران، منجر به آن می‌شود که دخترانی حتی با سن شش سال، بخواهند شدیداً لاغر باشند. تصاویر رسانه‌ای و انتظارات، همچنین، موجب می‌شوند که زنان و دختران سن‌وسال‌دارتر، زمان، پول و انرژی روانشناختی قابل‌توجهی را صرف دل‌مشغولی درباره‌ی سیمایشان کنند و سخت تقلا کنند تا با آرمان‌های فرهنگی لاغری و جذابیت جنسی همخوان شوند (آبری، ۲۰۰۶؛ بوردو، ۲۰۰۳؛ دونت و تیگه‌مان، ۲۰۰۶؛ فریدمن، ۱۹۸۶؛ هالیول و دیگران، ۲۰۱۱؛ جفریز، ۲۰۰۵؛ مک‌کنی و بیگلر، ۲۰۱۶؛ رایس، ۲۰۱۴).

این آرمان‌های فرهنگی، بنا به سنت از طریق دست‌کاری‌های بدنی برآورده می‌شوند؛ یعنی اقداماتی از قبیل رژیم غذایی، تمرین ورزشی، کوتاه کردن مو، آرایش مو، و استفاده از لباس‌ها و جواهرات و آرایش‌ها و کفش‌های درخور. اما برآورده کردن این آرمان‌ها، از این شیوه‌ها نیز انجام می‌پذیرد: پرخوری عصبی، بی‌اشتهایی عصبی، جراحی برداشت چربی، کاهش اندازه‌ی شکم با جراحی، و جراحی زیبایی (بوردو، ۲۰۰۳؛ فریدمن، ۱۹۸۶؛ جفریز، ۲۰۰۵). به‌علاوه، تأکید فرهنگ عامه بر تن‌آمیزی^{۱۹} و جذابیت جنسی و هرچه معمول‌تر شدن پورنوگرافی، به برآمدن کردارهای جنسی‌سازی‌شده‌ای از این دست منجر شده: فرهنگ‌های هوک‌آپ^{۲۰}، زنان کم‌سن‌وسالی که در ملأ عام سینه‌هایشان را نشان می‌دهند، کلاس‌های رقص با میله برای زنان طبقه‌متوسط، و زنانی که لباس‌هایی ملهم از پورن می‌پوشند و زیر تیغ جراحی می‌روند تا پوست واژن و سینه‌هایشان شبیه پورن‌استارها شود (آرمسترانگ و دیگران، ۲۰۱۰؛ اوانز و رایلی، ۲۰۱۴؛ لینچ، ۲۰۱۲).

این کردارهای شدیداً جنسی‌سازی‌شده، خود به اختلافات جدی میان فمینیست‌ها و پژوهشگران جنسیت، درباره‌ی مطلوبیت این کردارها و همچنین مطلوبیت جنسی‌سازی فزاینده‌ی زنان و دختران در فرهنگ عامه، منجر شده است (اوانز و رایلی، ۲۰۱۴؛ جفریز، ۲۰۰۵؛ لینچ، ۲۰۱۲). آنانی که از این کردارها و این نحوه‌ی نمایش‌ها پشتیبانی می‌کنند، استدلالشان آن است که موفقیت‌های جنبش فمینیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، فرصت‌هایی برابر با مردان و پسران را به زنان و دختران ارائه کرد، و بدین ترتیب، گستره‌ی انتخاب‌های آنان درباره‌ی طیفی از

¹⁹ sex

^{۲۰} هوک‌آپ، تجربه‌ی رابطه‌ی جنسی گذرا با کسانی است که شریک پایدار عاطفی و جنسی نیستند - م.

فعالیت‌ها را، در قیاس با گذشته، وسعت بخشیده است؛ که این امر شامل سکسوالیته‌ی آنان و اینکه چطور خودشان را علناً آشکار می‌کنند نیز هست.

نزد این پژوهشگران و کنشگران، این برابری ادعایی فرصت‌ها که اکنون زنان از آن بهره‌مندند، بدان معناست که زنان اکنون بسیار عاملیت‌مند شده‌اند و انتخاب می‌کنند که چه‌زمان تن‌آزمیزی کنند و چه‌زمان نکنند، درگیر چه نوع فعالیت‌های جنسی‌ای بشوند، انتخاب می‌کنند که می‌خواهند چه تصاویر فرهنگی‌ای را تجسم ببخشند، و اینکه چه زمانی می‌خواهند خود را بر اساس این تصاویر شیئی‌سازی کنند، یا اصلاً چنین چیزی می‌خواهند یا نه. بنا به این استدلال، زنان، دانش و تشخیص لازم را برای استفاده از تصاویر عامه از زنان، و نیز کردارهای دست‌کاری بدنی مبتنی بر اصلاح این تصاویر دارند و از دست‌کاری بدن‌هایشان، و نیز از درگیر شدن در انواعی از سکسوالیته، فعالیت جنسی و خودشیء‌انگاری که به قول فمینیست‌های موج‌های پیشین حامی سرکوب پدرسالارانه‌اند، لذت وافر می‌برند. این بحث، وقتی با استدلالی همراه می‌شود که می‌گوید اکنون زنان منزلی تقریباً برابر با مردان دارند، معنایش این است که این تصاویر، فعالیت‌ها و کردارها، که پیش‌تر سرکوب‌گر بوده‌اند، اکنون منعکس‌کننده‌ی عاملیت و قدرت‌یابی زنان هستند، و نه نشانه‌ی استمرار سرکوب پدرسالارانه‌ی آنان (جیل، ۲۰۰۷؛ لمب و پیترسون، ۲۰۱۲؛ لینچ، ۲۰۱۲؛ مورن و اسمولاک، ۲۰۱۲؛ رویفه، ۱۹۹۳؛ ساراسواتی، ۲۰۲۱؛ استرینگر، ۲۰۱۳).

البته باید بپرسیم که آیا این مدعا واقعاً حقیقت دارد؛ آیا زنان آزادانه این تصاویر، کردارها و فعالیت‌های جنسی را، بدون هیچ قیدوبند جدی، می‌پذیرند و برمی‌گزینند؟ آیا این تصاویر، کردارها و فعالیت‌ها، برای زنان لذت به همراه دارند یا درد یا هر دو؟ آیا انتخاب آزاد و عاملیت در زمینه‌ی کردارهای بدنی، سکسوالیته و خودشیء‌انگاری، نشانگر پایان سرکوب هستند، یا این انتخاب‌ها و این عاملیت، فارغ از اینکه لذت‌بخش و قدرت‌بخش تجربه شوند یا نشوند، به حفظ نظم پدرسالارانه کمک می‌کنند؟

ما، همچون پژوهشگرانی دیگر، استدلال می‌کنیم که این تصاویر، این کردارها، این فعالیت‌ها، این انتخاب‌ها و این عاملیت، بیش از آنکه نشانگر قدرت‌یابی زنان و دختران باشند، نشانگر استمرار سرکوب آنان از سوی ساختارهای اجتماعی پدرسالار هستند. در حقیقت، یکی از محدودیت‌های کلیدی استدلال مبتنی بر عاملیت، این است که [دو عامل] انتخاب فردی و سرکوب را به‌گونه‌ای مفهوم‌پردازی می‌کند که گویی وجود یکی از آن‌ها، به معنای نبود دیگری است (گویی، ۲۰۱۲؛ ژیل، ۲۰۱۲)، گویی که مردمان سرکوب‌شده هرگز توانایی انتخاب ندارند، و نمی‌توانند نوعی عاملیت محدود را به کار بگیرند، یا عاملیت محدود را همچون آزادی تجربه کنند (ساراسواتی، ۲۰۲۱). استدلال مبتنی بر عاملیت این حقیقت را هم نادیده می‌گیرد که اشخاص، در مجموعه‌ی معینی از مشوق‌ها و قیدوبندهای ساختاری، می‌توانند اعمالی را که به‌طریقی به آنها آسیب می‌زند، و خلاف منافع آن‌ها یا یکی از استلزامات منافع آن‌هاست، به شکل اعمالی مثبت، لذت‌بخش و قدرت‌بخش تجربه کنند (بارتکی، ۱۹۸۸؛ بوردو،

۲۰۰۳). به‌علاوه، این امر هم امکان‌پذیر است که زنان فرهنگ عامه را، کردارهای دست‌کاری بدنی را، خودشی‌انگاری را، و عاملیت جنسی افزایش‌یافته را، به آن میزان که هواداران عاملیت مدعی‌اند، مثبت و مطلوب نیابند.

بدین ترتیب، در بخش زیر، شواهدی عرضه می‌کنیم مبنی بر اینکه تصاویر رسانه‌ای از زنان و کردارهای دست‌کاری بدن زنان و کردارهای عاملیت جنسی، اغلب آسیب‌شدیدی به زنان می‌زنند و از این رو، خشونت‌آمیزند. همچنین، شواهدی عرضه می‌کنیم مبنی بر اینکه خودشی‌انگاری جنسی‌سازی‌شده و عاملیت جنسی افزایش‌یافته‌ی زنان، ممکن است آن‌طور که هواداران استدلال عاملیت نمایششان می‌دهند، رهایی‌بخش نباشند، و برعکس، اغلب سرکوبگر عمل کنند.

اما، قبل از آنکه پیش‌تر برویم، باید آشکارا بیان کنیم که بحث بر سر این نیست که زنان و دختران عاملیت ندارند، یا اینکه ساختارهای پدرسالارانه تعیین می‌کنند که همگان دقیقاً بناست چگونه رفتار کنند و همگان دقیقاً بناست چگونه بیندیشند و میل بورزند. همه‌ی اشخاص عاملیت دارند، و اشخاص به‌طور منظم از هنجارهای پدرسالارانه‌ی سرکوبگر دور می‌شوند و با آنها می‌جنگند. اما، با این حال، عاملیت همگان تا اندازه‌ای از سوی ساختارهای اجتماعی پیرامونشان محدود می‌شود، و عاملیت اعضای گروه فرودست به‌طور ویژه از جانب این ساختارها محدود می‌گردد. به‌علاوه، به‌رغم آنکه اشخاص به‌طور منظم هنجارها و ساختارهای پدرسالارانه را، هم به‌طور فردی و هم به‌طور جمعی، به‌چالش می‌کشند، و به‌رغم آنکه این چالش‌آفرینی‌ها گاهی کردارهای جنسیتی و جنسی تازه‌ای تولید می‌کنند، هنوز این واقعیت پابرجاست که هنجارها و ساختارهای پدرسالارانه، قدرتمند و دیرپا هستند، و – چنانکه در این مقاله استدلال می‌کنیم – تقریباً به‌آسانی خود را با شرایط و کردارهای متغیر، سازگار می‌کنند.

عاملیت، سرکوب، یا هر دو؟

دیدن تصاویری که زنان و دختران را به‌شکلی استثنایی لاغر یا بسیار جنسی‌سازی‌شده نشان می‌دهد، منجر به آن می‌گردد که زنان و دختران خودشان را شیئی‌سازی کنند (خودشی‌انگاری)، از شکل و وزن بدنشان ناخرسند شوند و مدام آن را زیر نظر بگیرند (خودنظارت‌گری)، و بدن و وزنشان را دست‌کاری کنند تا به آرمان‌های بدنی تأییدشده در فرهنگ غالب دست یابند (اوبری، ۲۰۰۶؛ مک‌کنی و بیگلر، ۲۰۱۶؛ مورن و اسمولاک، ۲۰۱۲). این امر حتی درباره‌ی دختران بین ۵ تا ۱۰ ساله هم صحت دارد (دیتمار و دیگران، ۲۰۰۶؛ دونت و تیگه‌مان، ۲۰۰۶)؛ در زنان جوان هم، مخصوصاً وقتی تصاویری را ببینند که زنان را، توأمان، هم بسیار جنسی، و هم بسیار عامل در امر جنسی، نشان می‌دهد، این اثر قوت بیشتری می‌یابد (هالیول و دیگران، ۲۰۱۱).

خودنظارت‌گری و خودشیء‌انگاری نیز، هم در زنان و هم در دختران نوجوان، با اختلال کارکرد جنسی و نارضایتی جنسی پیوند دارند و باعث پایین آمدن عزت‌نفس، کاهش حس خودآیینی، شرم بدنی، و اختلالات خوردن می‌شوند. خودنظارت‌گری و خودشیء‌انگاری همچنین همبستگی مثبتی با افسردگی و اضطراب دارند و همبستگی‌شان با رضایت از زندگی، بهروزی روانشناختی، مدیریت استرس و رفتارهای سلامت‌آفرین، منفی [و معکوس] است. خود این پیامدها، بازنمایی‌کننده‌ی مشکلاتی در سلامت روان هستند که می‌توانند به مشکلاتی جدی بدل شوند؛ آنها می‌توانند به شدت به سلامت جسمانی آسیب برسانند و باعث سردردهای شدید، مشکلات گوارشی جدی، اختلالات مزمن خواب، مسائل قلبی‌عروقی و مشکلاتی در دستگاه اعصاب مرکزی شوند؛ می‌توانند سیستم ایمنی را تضعیف کنند، حساسیت به درد را افزایش دهند و به افزایش یا کاهش شدید وزن منجر شوند که خود طیفی از مشکلات سلامتی را به دنبال دارد (بهر، ۲۰۱۲؛ دی‌هیر و دیگران، ۲۰۱۴؛ هولت و دیگران، ۲۰۱۳؛ مرکوریو و لندری، ۲۰۰۸؛ مورن و اسمولاک، ۲۰۱۲؛ والتر و دیگران، ۲۰۱۳). به علاوه، زنانی که به شکلی جنسی‌سازی‌شده به نمایش گذاشته می‌شوند در چشم دیگران، کمتر از زنان جنسی‌سازی‌نشده، هوشمند یا توانمندند (گلیک و دیگران، ۲۰۰۵؛ گورونگ و کروسر، ۲۰۰۷)؛ همچنین، دختران پیشابلوغی که جنسی‌سازی‌شده تصویر می‌شوند، از نظر هوشمندی، توانمندی، قابلیت اخلاقی و مسئولیت‌پذیری، در مقایسه با دختران جنسی‌سازی‌نشده، سطح پایین‌تر به نظر می‌رسند (گراف و دیگران، ۲۰۱۲).

این همه، بدان معنا نیست که زنان و دختران در رابطه با کردارهای دست‌کاری‌بدنشان عاملیت را تجربه نمی‌کنند. مطالعات بلوستاین (۲۰۰۳)، کولمن (۲۰۰۹) و رایس (۲۰۱۴) نشان می‌دهد که، برای نمونه، دختران نوجوان، در حین آموختن معنای زن شدن، کردارهای بدنی و هویت‌های جنسیتی متعددی را اتخاذ می‌کنند و کنار می‌گذارند، و اغلب از آن لذت هم می‌برند. اما در همان حال، فشارهای اجتماعی نیرومندی که از جانب خانواده، دوستان، رسانه‌های عامه، و دیگران احساس می‌کنند، انتخاب‌هایشان را در ارتباط با هویت‌های جنسیتی و کردارهای دست‌کاری‌بدنشان به شدت محدود می‌سازد. در حقیقت، اغلب اوقات، تبعات منفی جدی، و درد و ترومای شدید روانشناختی با این فشار اجتماعی همراه است؛ به‌ویژه در مواردی که در آن‌ها، دختران نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که با هنجارهای فرهنگی هم‌رنگ شوند. عاملیت دختران در رابطه با هویت‌های جنسیتی آنها و کردارهای دست‌کاری‌بدنشان، بدین‌طریق، به‌شیوه‌هایی مرزگذاری‌شده، که اغلب تضعیف‌کننده و توأم با درد روانشناختی تجربه می‌شود، و اغلب چیزی است که به دختران فشار می‌آورد که یا خود را با هنجارهای جنسیتی فراگیر هم‌رنگ سازند، یا بابت عدم موفقیت در این راه، سخت‌تنبیه شوند (بلوستاین، ۲۰۰۳؛ کولمن، ۲۰۰۹؛ رایس، ۲۰۱۴).

این امر درباره‌ی دختران نوجوان و زنان، در زمینه‌ی عاملیت جنسی‌شان نیز صحت دارد. در حقیقت، این استدلال که گزینه‌های بیشتر، معادل عاملیت و آزادی بیشتر است، دست‌آخر، به‌جای قدرت‌بخشی به زنان و دختران،

الزامات پدرسالارانه‌ی مضاعفی را بر آنان تحمیل می‌کند (جیل، ۲۰۰۷؛ جفریز، ۲۰۰۵؛ ساراسواتی، ۲۰۲۱)؛ آن هم از این طریق که ایشان را وادار می‌کند که هم از یک «طرز فکر عاملیتی» تازه پیروی کنند، و هم از یک طرز فکر انضباطی قدیمی‌تر که در گذشته بر اساس اینکه آیا زنان از داشتن رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج پرهیز می‌کردند یا نه، میان زنان خوب و بد تمییز می‌گذاشت (بای‌چنگ، ۲۰۱۵).

تحت این رژیم انضباطی تازه‌ی مبتنی بر «طرز فکر عاملیتی» اکنون از حیث اجتماعی پذیرفته است که زنان ازدواج‌نکرده رابطه‌ی جنسی داشته باشند، به شرطی که این رابطه دگرجنس‌گراهنجار باشد، و زنان عاملیت و کنترل موقعیت را در دست داشته باشند (بای‌چنگ، ۲۰۱۵). اما اگر زنان با شریکی غلط، یا با شمار زیاده‌ای از شرکا، رابطه‌ی جنسی داشته باشد، یا اگر فعالیت جنسی یا فقدان فعالیت جنسی ایشان نه محصول عاملیت بلکه نتیجه‌ی «کنترل‌ناپذیر» بودن یا جذاب نبودن برای مردان باشد، آنگاه ایشان بابت نداشتن عاملیت، یا بابت ناتوانی یا بی‌میلی برای اینکه عاملانه با معیارهای دگرجنس‌گراهنجار، یا معیارهای فرهنگی زیبایی هم‌رنگ شوند، هدف مجازات اجتماعی قرار می‌گیرند (جکسون و کرام، ۲۰۰۳؛ مورن و اسمولاک، ۲۰۱۲). و البته که این وضع، تکلیف مضاعفی را بر دوش زنان قرار می‌دهد؛ آنان اکنون باید برداشت‌های دیگران را، درباره‌ی فعالیت جنسی‌شان، به‌علاوه‌ی میزان عاملیتشان در آن فعالیت‌ها، مدیریت کنند.

نتیجه‌ی این همه، آن است که انزجار نئولیبرالیسم از کسانی که اشتباه می‌کنند، رنج می‌کشند یا فاقد عاملیت هستند، ترکیب می‌شود با انزجار پدرسالاری از زنانی که دگرجنس‌گراهنجار نیستند، عاملیت جنسی‌شان زیاده از حد است، یا با معیارهای فراگیر زیبایی برای نخبه‌بانی و مرزگذاری بر رفتار زنان و دختران نوجوان، هم‌رنگ نمی‌شوند (بای‌چنگ، ۲۰۱۵). به‌علاوه، از آنجا که زنان و دختران تا حد زیادی هنجارهای نئولیبرالیسم درباره‌ی عاملیت را درونی‌سازی کرده‌اند، و از آنجا که گفتمان نئولیبرال، عاملیت محدود را ضعف شخصی تلقی می‌کند و نه محصول روابط اجتماعی نابرابر، این طرز فکر عاملیتی تازه منجر به آن می‌شود که بسیاری از زنان، به‌جای مقصر دانستن آزارگران یا روابط اجتماعی پدرسالارانه، خودشان مقصر مواجهه‌های جنسی‌ای بدانند که به ناچار یا از روی اجبار وارد آن شده‌اند. بدین طریق، این طرز فکر عاملیتی، گرایش عمومی جامعه به مقصر دانستن زنان بابت سوءاستفاده‌ی جنسی از ایشان را تحکیم می‌کند؛ چراکه معتقد است که این سوءاستفاده، یا از این بابت رخ داده که زن عامل بوده و در نتیجه خودش می‌خواسته، یا به این خاطر بوده که زن نتوانسته عاملانه مانعش بشود (بای‌چنگ، ۲۰۱۵؛ استرینگر، ۲۰۱۳).

به‌علاوه، روشن نیست که آیا زنان، آنقدری که هواداران استدلال مبتنی بر عاملیت مدعی‌اند، احساس عاملیت می‌کنند یا نه. برای مثال، بسیاری از زنان کم‌سال، به تن‌آمیزی ناخواسته تن می‌دهند؛ هم با شرکای متعهد، هم با شرکای گذرا (بای‌چنگ و الیسو-آراس، ۲۰۰۸؛ کاتس و اشنایدر، ۲۰۱۵)؛ و نیز، درصد نه‌چندان

قابل چشم‌پوشی‌ای از دختران نوجوان، حال یا از طریق اقناع، یا از طریق اجبار به تن‌آمیزی مقعدی و انزال شرکایشان بر چهره‌شان تن می‌دهند، امری که ناخواسته و با الهام از فیلم‌های پورن است (جونز، ۲۰۱۸؛ مارستون و لوییس، ۲۰۱۴). به‌علاوه، زنان کم‌سالِ دانشجوی کالج که به‌طور علنی سینه‌هایشان را برهنه‌نمایی می‌کنند، اغلب بابت فشار شدید از سوی مردان کم‌سال یا ترس از آن مردان چنین می‌کنند، و پس از انجام این کار، از آن پشیمان می‌شوند (لینچ، ۲۰۱۲).

فرهنگ هوک‌آپ هم، به‌خلاف آنچه که استدلال عاملیت مطرح می‌کند، چندان پدیده‌ی مثبتی برای زنان کم‌سال نیست؛ چراکه زنان، اغلب از تن‌آمیزیِ هوک‌آپی ناخشنودند، و اغلب تجربه‌ی هوک‌آپ را «هراس‌انگیز و دارای آسیب عاطفی» می‌یابند. همچنین، فرهنگ‌های هوک‌آپ برای مردان در قیاس با زنان قدرت بیشتری را فراهم می‌کنند، و زنان را صرفاً بر مبنای جذابیت جنسی‌شان ارزش‌گذاری می‌کنند؛ و در آن [فرهنگ‌ها]، این مردان هستند که تعیین می‌کنند که آیا زنان آن اندازه سکسی هستند که نمره بیاورند یا نه (وید، ۲۰۱۷، ص ۲۴۳).

برای زنان جوان، فعالیت‌هایی همچون رقص با میله، بورلسک و تماشای پورنوگرافی نیز می‌تواند به‌شکلی منفی تجربه شود. درست است که زنانی که به این کردارها می‌پردازند، اغلب فعالانه و مشتاقانه چنین می‌کنند و خود را «مصرف‌کنندگان جنسی باتشخیص و خوددگرگون‌ساز» می‌دانند (اونز و رایلی ۲۰۱۴، ۵۶)، اما این نیز حقیقت دارد که این زنان باید دائماً بر بدن‌هایشان کار کنند تا هویت‌های مطلوبشان را به دست آورند، و نیز باید منظم‌اً خودشان را دگرگون سازند، چرا که ایده‌آل‌های بدنی مدام در حال تغییرند. آن زنان همچنین متوجهند که هرگز نمی‌توانند به بدن‌ها و هویت‌های آرمانی‌شان به‌طور کامل دست یابند، و می‌دانند که به چشم زنانی فرودست که شبیه آن معیارها نیستند دیده می‌شوند. بدین ترتیب، تکاپو برای هویت‌هایی که بنا بوده هویت‌هایی قدرت‌بخش، لذت‌بخش، آزادی‌بخش و عاملیت‌بخش باشند، [پیوسته] ناقص، بدون عاملیت‌مندی تمام و سلسله‌مراتبی است؛ و به همین دلیل، اوانز و رایلی (۲۰۱۴، ۱۳۷) نتیجه می‌گیرند که نزد زنانی که به این فعالیت‌ها می‌پردازند:

... سطحی از خودنظارت‌گری و خودپایی و خودمنضبط‌سازیِ دائم، تیشه به ریشه‌ی رؤیای سکسی بودن، قدرتمند بودن و عاملیت‌مند بودن می‌زند، امری که به اشکالی از ناامنی، تهاجم و نفرتِ معطوف به خود و به دیگران راه می‌برد، تخریب می‌گردد.

بدین ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که در بسیاری از نمونه‌ها، جنسی‌سازی زنان و دختران در فرهنگ عمومی، آن کردارهای دست‌کاری بدن که زنان و دختران برای هم‌رنگی با هنجارهای فرهنگی جنسی‌سازی‌شده به آنها می‌پردازند، عاملیت جنسی جدید، فعالیت‌هایی همچون رقص با میله، فرهنگ هوک‌آپ و برهنه‌نمایی سینه، از زنان و دختران قدرت‌زدایی می‌کنند و به آنها فشار می‌آورند تا کارهایی را انجام دهند که نمی‌خواهند. همچنین، این کردارها، زندگی‌های زنان و دختران را محدود می‌کنند و اغلب موجب آسیبِ خشونت‌آمیز به آنان می‌شوند.

برای نمونه، خودشیء‌انگاری، خودنظارت‌گری، نفرت از خود، و ناامنی‌ای که در این کردارها تنیده شده و از این کردارها سربرمی‌آورد، همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، می‌تواند منجر به آسیب روان‌شناختی، عاطفی و جسمی شدید شود.

سرافکنندگی بابت ناکامی در برآوردن ایده‌آل‌های جامعه در حوزه‌ی سکسوالیته، عاملیت و زیبایی، می‌تواند آسیب روان‌شناختی و عاطفی هم در پی داشته باشد (ژو، ۲۰۱۱)، و کسی که مرتکب اعمال جنسی‌ای خلاف میل خود می‌شود و سپس خودش را به خاطر مشارکت در آنها مقصر می‌داند هم با همین آسیب‌ها روبه‌روست؛ و این همان افکاری است که طرز فکر تازه‌ی عاملیت‌مدار، به بسیاری از زنان جوان، القا می‌کند. روشن است که وادار شدن یا مجبور شدن برای ورود به فعالیت جنسی ناخواسته، از حیث جسمی، عاطفی و روان‌شناختی خشونت‌آمیز و تروماتیک است. به‌علاوه، تجربه‌ی خودسرزنش‌گری پس از چنین فعالیتی، می‌تواند با افزایش احتمال تجربه‌ی اضطراب، شرم، حقارت، اختلال استرس پس‌اترومایی (PTSD)، افسردگی، سوء‌مصرف مواد، کرختی روانی، احساس ناتوانی، احساس بی‌ارزشی و افکار خودکشی – که همگی نشانگر آسیب‌های روان‌شناختی شدیدند (نورمن و دیگران، ۲۰۱۹؛ ویلسون و دیگران، ۲۰۰۶) و می‌توانند مولد آسیب جسمانی باشند – به بدتر شدن تروما و خشونت اعمال‌شده منجر شود. بدین ترتیب، کردارهای خودمنضبط‌سازی و عاملیت جنسی که در این قسمت و در قسمت قبل بر آن تأکید شد، و نیز نحوه‌ی نمایش زنان و دختران در رسانه‌های فراگیر، بسیار خشونت‌بارند، و در سرتاسر ایالات‌متحده، دردی شدید را به ده‌ها میلیون زن و دختر وارد می‌سازند.

آزار جنسی و تجاوز

آزار جنسی و تجاوز نیز درد شدیدی را بر ده‌ها میلیون زن و دختر در ایالات متحده وارد می‌کند. برای نمونه، بسته به اینکه به کدام پژوهش استناد کنیم، بین ۲۵ تا ۷۵ درصد تمام زنان شاغل در محیط کارشان هدف آزار جنسی قرار گرفته‌اند (مرکز ملی قوانین زنان، ۲۰۱۶؛ طرح با هم و متحد به پیش، از بنیاد مراکز فرصت‌های شغلی رستورانی، ۲۰۱۴) بیش از نیمی از زنان در فضاهای عمومی تجربه‌ی آزار جنسی را داشته‌اند (کرل، ۲۰۱۴)، و دختران و زنان، نرخ‌های بسیار بالایی از آزار جنسی را در مدارس، کالج‌ها و دانشگاه‌ها تجربه می‌کنند (کنتور و دیگران، ۲۰۱۷؛ هیل و کرل، ۲۰۱۱). به‌علاوه، بیش از ۱۹ درصد زنان ایالات متحده مورد تجاوز واقع شده‌اند؛ که در این میان، ۱۲.۱ درصد قبل از یازدهمین سال تولدشان، ۴۰.۴ درصد قبل از هجدهمین سال تولدشان و ۷۸.۷ درصد قبل از بیست‌وپنجمین سال تولدشان مورد تجاوز واقع شده‌اند (برایدینگ و دیگران، ۲۰۱۴).

البته مورد تجاوز واقع شدن، تجربه‌ای شدیداً خشن و تروماتیک است. اما آزار جنسی نیز همین‌گونه است. زنانی که هدف آزار جنسی یا تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، اغلب ترس، اضطراب، خشم، شرم، درماندگی، خودسرنش‌گری، حملات عصبی و افت عزت‌نفس را تجربه می‌کنند و ممکن است به اختلالات افسردگی فراگیر، مشکلات مصرف مواد مخدر و الکل، فرسودگی عاطفی، اختلال در خوردن و PTSD دچار شوند؛ همه‌ی اینها ممکن است مشکلات جدی در سلامت جسمانی فرد ایجاد کنند. به‌علاوه، آزار جنسی می‌تواند زنان را به سمت شیئی‌سازی خود و بدنشان سوق دهد (هیل و کرل، ۲۰۱۱)؛ امری که، چنان‌که مستنداً نشان داده‌ایم، می‌تواند باعث آسیب جسمانی و روان‌شناختی شدید شود.

خشونت جنسی‌سازی‌شده، پدرسالاری و نئولیبرالیسم

در این قسمت، نشان می‌دهیم که تصاویر، کردارها و هنجارهای موردتأکید در این مقاله، علاوه بر اینکه خشونت‌آمیزند، موجب تحکیم شدید گفتمان پدرسالار و گفتمان نئولیبرال نیز می‌شوند. دلیل اصلی اینکه این عوامل، گفتمان پدرسالار را تحکیم می‌کنند، آن است که با ساختار نمادین زنانه/مردانه‌ای که طی چندین هزاره مبنای پدرسالاری را فراهم کرده‌اند، جفت‌وجور می‌شوند. این ساختار نمادین مردان را با ذهن، اندیشه‌ی عقلانی، علم، معرفت، ناوابستگی عاطفی، خودمداری، عاملیت، تهاجم، خشونت و سلطه بر بدن و جهان طبیعی همبسته می‌کند؛ و زنان را با بدن، طبیعت، ناعقلانیت، عاملیت محدود، گناه، تن‌آمیزی، وسوسه، فرودستی، کنش‌پذیری و اشتباهی کنترل‌نشده همبسته می‌سازد. همچنین، این ساختار، زنان را تسلیم‌خو و فرمان‌بردار می‌بیند و آنها را موجوداتی می‌داند که نمی‌توانند بدن و ذهن و شورمندی‌هایشان را کنترل کنند، و در برابر خواسته‌ها و امیال دیگران سر فرو می‌آورند و آنها را ارضا می‌کنند. بدین قرار، آشکار است که اخبار ما و رسانه‌های سرگرمی‌ساز ما بسیار پدرسالارند؛ زنان و دختران را جنسی‌سازی و شیئی‌سازی می‌کنند و تمرکزشان بر بدن زنان محدود است؛ زنان و دختران را چنان تصور می‌کنند که گویی می‌خواهند امیال مردان و پسران را برآورند و گویی اصلاً برای لذت بردن مردان و پسران وجود دارند، زنان را غالباً در نقش‌های علمی یا دیگر نقش‌های واجد منزلت و عقلانیت بالا نمایش نمی‌دهند و اینها، همگی هم‌ساز با آن ساختار نمادینی است که هزاران سال معرف مردانگی، زنانگی و ستم به زنان بوده است. همچنین، کردارهای دست‌کاری بدن زنان و دختران، و ادعایی که درباره‌ی افزایش عاملیت جنسی ایشان وجود دارد نیز حامی سرکوب پدرسالارانه‌اند؛ نه از آن رو که این کردارها یا این عاملیت، ذاتاً غلط یا فرودست‌سازند، بلکه از این رو که این کردارها و این عاملیت، موجب تحکیم آن وجه از فرهنگ ما می‌شود که زنان را با بدن، سکسوالیته، گناه، وسوسه، و ارضای امیال مذکرها همبسته می‌کند. در نهایت، آزارگری جنسی و تجاوز

جنسی نیز به دلایلی مشابه با اکثر آن چیزهایی که در این بند برشمرده شده، حامی سرکوب پدرسالارانده‌اند؛ اما این صفت این‌ها به آن دلیل هم هست که مردان را با تهاجم و خشونت، و زنان را با ضعف، تسلیم‌خویی و کنش‌پذیری پیوند می‌زنند.

گفتمان پدرسالار و آن تصاویر و کردارها و هنجارهای برجسته شده در این مقاله، تحکیم گفتمان نئولیبرال را نیز در پی دارند. چندین دلیل برای این امر وجود دارد. از همه مهم‌تر آنکه این تصاویر و کردارها و هنجارها، و خود گفتمان پدرسالار، در چندین عنصر نمادین مهم با گفتمان نئولیبرال شریکند؛ گفتمان نئولیبرالی که حامی رفتار تهاجمی، شیء‌انگاری دیگران، و بهره‌برداری از دیگران برای ارضای امیال خویش است. همچنین، گفتمان نئولیبرال اشخاص را تصمیم‌سازان عقلانی و افرادی متمایز و خودمدار می‌داند که نه اعضای گروه‌های اجتماعی واجد نظم سلسله‌مراتبی، بلکه منفرداً و به‌تنهایی مسئول هر آن چیزی هستند که برایشان رخ می‌دهد. این گفتمان، اعضای فرودست گروه و آن‌هایی را که با تجربه‌ی آسیب مواجه می‌شوند بابت فرودستی یا آسیب‌دیدن‌شان مقصر می‌داند و اشخاص موفق را عقلانی و منضبط، و اشخاص ناموفق را ناعقلانی و نامنضبط تلقی می‌کند؛ و نیز اشخاص ناعقلانی را به‌درجه‌ی کمتری انسان تمام می‌داند، و بیشتر او را همچون ابژه و نه سوژه تلقی می‌کند؛ ابژه‌هایی که امر عقلانی می‌تواند در پی دستیابی به اهداف و امیالش، با آن هرچه که می‌خواهد انجام دهد.

بدین طریق، گفتمان پدرسالار، زنان را بابت موقعیت کم‌برخوردارترشان در جامعه مقصر می‌داند، و این موقعیت کم‌برخوردارتر زنان را با به‌اصطلاح ناعقلانیت، کنش‌پذیری، ناتوانی در تفکر شفاف و علمی، و فقدان کنترل تکانه در زنان پیوند می‌زند بدین ترتیب، باعث تحکیم گفتمان نئولیبرال می‌شود. تحکیم بیش‌ازپیش گفتمان نئولیبرال وقتی رخ می‌دهد که اعضای فرودست گروه خود، یعنی زنان و دختران را صرفاً بدن می‌بینند و در نتیجه آنها را ابژه‌هایی کنش‌پذیر و بی‌ذهن محسوب می‌کنند که سوژه‌ی هوس‌ها و امیال مردان و پسران خودمدار و عقلانی و عاملیت‌مند و تهاجمی هستند.

به علاوه، آن تمایز کلیدی‌ای که گفتمان‌های پدرسالار و نئولیبرال میان بدن و ذهن قائل‌اند، بدان معناست که با هر کردار اجتماعی‌ای که گروهی فرودست را از ذهن جدا می‌کند یا آن را با بدن همبسته می‌سازد، هر دوی این گفتمان‌ها، تحکیم می‌شوند. این‌چنین، جنسی‌سازی و شیئی‌سازی زنان و دختران در فرهنگ عامه، آن کردارهای دست‌کاری بدنی که زنان و دختران به آنها می‌پردازند تا با هنجارهای جنسی‌سازی‌شده‌ی فرهنگی هم‌رنگ شوند و آن زمان و انرژی عظیمی که زنان و دختران صرف دست‌کاری و نگرانی درباره‌ی بدن‌هایشان می‌کنند، افزایش فعالیت‌های جنسی‌سازی‌شده همچون رقص با میله و برهنه‌نمایی سینه، همگی، با تأکید بر بدن و سکسوالیته‌ی زنان به جای ذهن زنان، موجب تحکیم گفتمان پدرسالار و نئولیبرال و نیز تحکیم این ایده‌ی مشترک در میان تمام ایدئولوژی‌های سلطه‌گر می‌شوند که: اعضای گروه فرودست بدن‌مند هستند و نه ذهن‌مند.

کردارهای دست‌کاری بدن زنان و پیگیری لذت جنسی‌سازی شده از سوی زنان، که اغلب شامل اقدام‌هایی بی‌پایان برای دگرگون‌سازی و بهبود خویش است (اوانز و رایلی، ۲۰۱۴؛ جفریز، ۲۰۰۵)، نئولیبرالیسم را هرچه بیشتر تحکیم می‌کنند؛ چراکه نئولیبرالیسم، از اشخاص انتظار دارد که در طلب خویشتن بی‌نقص، مدام خودشان را دگرگون کنند و بهبود دهند (ساراسواتی، ۲۰۲۱). این حقیقت که چنین اقداماتی برای «خودبهبوددهی» اغلب ناکام می‌مانند، و این امر که بسیاری از زنان و دختران این ناکامی‌ها را بازنمایی از ناتوانی خودشان برای دست‌یابی عاملیت‌مند به اهدافی ظاهراً دسترس‌پذیر تلقی می‌کنند، خود باعث تحکیم نئولیبرالیسم است؛ نئولیبرالیسمی که ناکامی را نه از حیث ساختاری تعیین‌شده، بلکه صرفاً برآمده از ناتوانی افراد در عمل عقلانی و عاملیت‌مند می‌داند. این طرز فکر تازه‌ی عاملیت‌مدار نیز گفتمان نئولیبرال را تحکیم می‌کند؛ از این طریق که زنان را صرفاً و منفرداً بابت تصویر جنسی‌ای که از آنان موجود است، و بابت اتفاق جنسی‌ای که برایشان می‌افتد، مسئول می‌داند. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، این طرز فکر انضباطی، بر آن باور است که زنان می‌توانند از حیث جنسی عاملیت‌مند و حتی تهاجمی باشند، اما تنها به شرطی که به‌طور عقلانی انتخاب کنند که چه می‌خواهند، و به‌طور عقلانی تکانه‌های جنسی‌شان را جوری کنترل کنند که تعداد شرکای جنسی‌شان بیش از اندازه نشود، و هواهایشان را به‌طور عقلانی به طریقی در بند کنند که بتواند با استانداردهای از حیث اجتماعی مقبول دگرجنس‌گراهنجار و استانداردهای ظاهر بدنی، هم‌رنگ شوند؛ و نیز، نئولیبرالیسم چنین می‌گوید که آن زنانی که در این تکالیف موفق می‌شوند یا ناکام می‌مانند (که موفقیت و ناکامی‌شان را [داوری و عمل] دیگران تعیین می‌کند)، شخصاً مسئول آن چیزی هستند که از حیث جنسی برایشان اتفاق می‌افتد یا نمی‌افتد. این مسئولیت بر عهده‌ی زنان منفرد است و فرهنگ وسیع‌تر، نمی‌بیند که توانایی آنان برای ایفای مسئولیت‌هایشان، شدیداً محدود شده زیرا به گروهی اجتماعی تعلق دارند که از حیث سلسله‌مراتبی، زیردست مردان است. همچنین، عاملیت‌مندی زنان [در این طرز فکر تازه]، منوط و محدود به آن است که تهاجمی بودن زنان از حیث جنسی، بیش از مردان نشود.

بدین ترتیب، طرز فکر عاملیت‌مند، [روحیه‌ی] تهاجم در بین مردان و همچنین [روحیه‌ی] تهاجم محدود و بسیار مرزگذاری‌شده در بین زنان را می‌پذیرد؛ اما این کار را به طریقی انجام می‌دهد که همچنان، تصویر گفتمان پدرسالار از زنان به‌مثابه‌ی بدن‌هایی دارای بار جنسی را تحکیم می‌کند، و آن دید نئولیبرالیسم را هم تقویت می‌کند که معتقد است اشخاصی که ناکام می‌مانند، ناعقلانی و بی‌انضباط‌اند و تنها خودشان مسئول ناکامی‌شان هستند، در حالی که اشخاص موفق، خودمدار و تهاجمی‌اند و توجیه اخلاقی دارند برای اینکه با اشخاص غیرعقلانی همچون ابژه‌هایی برخورد کنند که جز کمک به اشخاص موفق برای دستیابی به امیال و اهدافشان هدفی ندارند است.

طرز فکر عاملیت‌مدار، با نادیده گرفتن میزان دشواری ساختاری در دستیابی به استانداردهای این طرز فکر برای زنان و دختران، باز هم نئولیبرالیسم را تقویت می‌کند و همزمان، وقتی زنان و دختران در برآورده کردن این استانداردها ناکام می‌مانند، بابت آسیبی که از جانب اعضای گروه مسلط آنها می‌رسد، خود زنان را مقصر می‌داند. آن خودسرزنش‌گری که طرز فکر عاملیت‌مدار اغلب در زنان تولید می‌کند نیز باعث تحکیم گفتمان نئولیبرال می‌شود؛ از این طریق که زنان را وا می‌دارد بابت آسیب‌ها و خشونت‌های جنسی‌ای که به ایشان تحمیل می‌شود، خود را مسئول احساس کنند.

بدین ترتیب، آشکار است که وجه محوری گفتمان پدرسالار، مجموعه‌ای از عناصر نمادین است که در گفتمان نئولیبرال نیز نقشی محوری دارند؛ و در نتیجه، فرا آوردن هریک از این گفتمان‌ها از خلال کردارهای اجتماعی، باعث تحکیم گفتمان دیگر می‌شود، و بدین طریق، نظم [موجود] اجتماعی در چندین و چند حوزه‌ی نهادی گوناگون را تقویت می‌کند. همچنین، آشکار است که نحوه‌ی نمایش دادن زنان و دختران در رسانه‌های جریان اصلی، کردارهای بدنی و خودمنضبط‌سازی حاصل از این نحوه‌ی نمایش و این طرز فکر تازه‌ی عاملیت‌مدار، همگی کردارهای اجتماعی خشن هستند که از طریق فعال کردن عناصر گفتمانی مشترک در پدرسالاری و نئولیبرالیسم، باعث تقویت نظم [موجود] اجتماعی می‌شوند. البته که این موضوع، درباره‌ی آزار جنسی و تجاوز جنسی نیز صادق است. در آشکارترین و صریح‌ترین سطح، این حقیقت که زنان و دختران بسیاری هدف آزار و تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، نمایانگر فعال‌سازی بدنی این نگاره‌های گفتمانی نئولیبرال و پدرسالار است: (الف) از شیئی‌سازی دیگران و استفاده از بدن دیگران برای ارضای امیال اعضای گروه مسلط حمایت می‌کند، (ب) تهاجم و خشونت اعضای گروه مسلط و کنش‌پذیری و تسلیم‌خویی اعضای گروه فرودست را به دیدی مثبت می‌بیند، (پ) معتقد است که گروه‌های مسلط ارزش اخلاقی بیشتری در قیاس با گروه‌های فرودست دارند، و (ت) آسیب زدن به دیگران و بی‌اعتنایی به رنج دیگران را پذیرفتنی می‌داند.

زمانی که مرد یا پسری، یک زن یا دختر را آزار می‌دهد یا به وی تجاوز می‌کند، با آن زن یا دختر صرفاً به‌مثابه یک بدن برخورد کرده، به‌شکل نمادین وی را از دیگر خصائل انسانی‌اش زدوده و او را به صرفاً یکی از جنبه‌های هستی‌اش فروکاسته است – یعنی به سویه‌ی بدنی از دوگانه‌ی ذهن/بدن، که هسته‌ی ایدئولوژیک تمام گفتمان‌های مسلط، از جمله گفتمان پدرسالار و گفتمان نئولیبرال است. بدین ترتیب، تجاوز و آزار جنسی به تحکیم ساختارهای نمادینی می‌انجامد که چندین هزار سال است با ادعای عقلانیت در مردان و ناعقلانیت، عاطفی بودن و بی‌اثری در زنان، مردان را فراتر از زنان قرار می‌دهد؛ همزمان، تجاوز و آزار، ساختارهای گفتمانی نئولیبرال را نیز تحکیم می‌کنند؛ ساختارهایی که [مفهوم] ناعقلانیت را به کار می‌گیرند تا ناکامی را [با آن] تبیین کنند، سهم تقصیر را معین کنند، ناکامان را، در قیاس با کام‌یابان، واجد ارزش اخلاقی کمتر، و کمتر شایسته‌ی خودآیینی تصویر نمایند.

به علاوه، این حقیقت که تعداد بسیار اندکی از متجاوزان و آزارگران جنسی محکوم می‌شوند، و این حقیقت که تجاوز و آزار جنسی به‌شکلی این‌قدر فراگیر در جامعه نادیده‌انگاری و کوچک‌شماری می‌شود نیز، باعث تحکیم گفتمان‌های پدرسالار و نئولیبرال می‌شود؛ از این حیث که نشان می‌دهد که جامعه تلویحاً حامی تجاوز و آزار جنسی و آن ساختارهای نمادینی است که این اعمال تحکیم‌شان می‌کنند.

اسطوره‌های گفتمانی پیرامون تجاوز جنسی و تن‌آمیزی رضایت‌بنیاد^{۲۱} نیز، که از پذیرش گسترده‌ای در سطح این جامعه برخوردارند (کورینگان، ۲۰۱۳)، باعث تحکیم گفتمان پدرسالار و نئولیبرال می‌شوند. این اسطوره‌ها بر آنند که مردان و پسران بالغ نمی‌توانند در برابر تن زن مقاومت کنند. بنابراین، مسئولیت با زنان و دختران سن‌وسال‌دار است تا مرزهایی بسازند که به مردان و پسران سن‌وسال‌دار بفهماند که این زنان و دختران از حیث جنسی در دسترس نیستند؛ بنا به این اسطوره‌ها، اغلب اوقات، زنان بابت ناعقلانیتشان، در ایفای این مسئولیت ناکام می‌مانند. همچنین، این اسطوره‌ها بر این باورند که زنان و دخترانی که مورد تجاوز واقع شده‌اند، فوراً به پلیس زنگ می‌زنند، به‌شکلی تهاجمی پی‌محکومیت کیفری خاطمی می‌روند، و روایت‌هایی شفاف، پرجزئیات، منسجم و سازگار درباره‌ی آنچه قبل، حین و بعد از تجاوز ادعایی واقع شده به افسران پلیس و دادستان‌ها ارائه می‌کنند (ماتوئسیان، ۲۰۰۱)، در حالی که ترومای حاصل از مورد تجاوز واقع شدن، اغلب، زنان را از انجام چنین کارهایی باز می‌دارد (هاپر و لیساک، ۲۰۱۴). بدین ترتیب، این اسطوره‌ها، زن را با بدن، وسوسه و ناعقلانیت همبسته می‌سازند و زنان را همچون ابژه‌هایی جنسی باز می‌شناسند که مردان تاب مقاومت در برابر آنان را ندارند. آنها به ما می‌گویند که اگر زنان و دختران در ایفای مسئولیت‌های مرزگذارانه‌شان ناکام بمانند، مردان و پسران می‌توانند هر کار دلشان می‌خواهد با ایشان بکنند، و اگر زن یا دختری وادار به تجربه‌ی تن‌آمیزی‌ای شود که خواهان آن نیست، خودش مقصر است؛ [این اسطوره‌ها] به ما یاد می‌دهند که آن زنانی که نمی‌توانند روایت‌های منسجم و سازگاری از تجاوزشان ارائه کنند، یا دروغ‌گویانی توطئه‌گرند، و یا ناعقلانی‌تر از آنند که بشود به آنها اعتماد کرد.

بدین ترتیب، این اسطوره‌ها، آنگاه که به‌طور اجتماعی فعال می‌شوند، نه تنها به ما می‌گویند که امیال مردان مهم‌تر از امیال زنانند و زنان ابژه‌های ناعقلانی جنسی‌اند، بلکه همگام با گفتمان نئولیبرال، شیئی‌سازی دیگران، ربودن خودآیینی دیگران، و استفاده از دیگران برای ارضای امیالمان را امری پذیرفتنی جلوه می‌دهند؛ تا زمانی که از قوانین تبعیت شود و آن‌هایی که آسیب می‌بینند ناعقلانی باشند، آسیب‌زدن به دیگران و بی‌اعتنایی به رنج دیگران مقبول است؛ سرزنش کردن آن‌هایی که بابت رنج و فرودستی‌شان متحمل آسیب می‌شوند، مقبول است، به‌ویژه اگر ناعقلانی و در نتیجه نه‌چندان عاملیت‌مند، واجد ارزش اخلاقی و انسان باشند. این اسطوره‌ها باعث می‌شوند تا

²¹ consensual

زنان بسیاری باور کنند که بابت عقلانی عمل نکردن و عاملیت‌مندانه عمل نکردن در ایفای مسئولیت‌های مرزگذارانه‌شان مورد تجاوز واقع شده‌اند (کورینگان، ۲۰۱۳). این موضوع تأییدی است بر توقعات گفتمان نئولیبرال مبنی بر اینکه عاملان عقلانی ضرر نخواهند کرد و عاملان ناعقلانی، بابت بدبیاری‌هایشان، سزاوار سرزنش‌اند. محاکمه‌های تجاوز جنسی نیز، که برای بازماندگان تجاوز شدیداً تروماتیک و در نتیجه خشونت‌آمیز هستند، از گفتمان پدرسالار و نئولیبرال پشتیبانی می‌کنند. دو دلیل کلیدی برای این امر وجود دارد. اول اینکه محاکمه‌های تجاوز، اسطوره‌ها درباره‌ی تجاوز جنسی و تن‌آمیزی رضایت‌بنیاد را قویاً تحکیم می‌کنند؛ وکلای متهم، طی این محاکمات، به‌طور مداوم همین اسطوره‌ها را فرامی‌خوانند، رفتاری را که بازماندگان تجاوز بنا به این اسطوره‌ها باید قبل، حین و بعد از تجاوزشان انجام می‌دادند، با آنچه در عمل انجام داده‌اند قیاس می‌کنند. در این میان هر ناسازگاری‌ای را، برجسته می‌سازند (داتس، ۲۰۱۷). علاوه بر این، محاکمات تجاوز جنسی از آنچه طی تجاوز ادعایی رخ داده، روایتی فردگرایانه و نه اجتماعی، و روایتی زمینه‌زدوده و نه پیچیده و زمینه‌مند عرضه می‌کنند. به‌ویژه، وکلای متهم با استفاده از تاکتیک‌های صحت‌سنجی مقایسه‌ای^{۲۲} طراحی شده برای از بین بردن اعتبار قربانی، مکرراً کنش‌های قربانی را به مثابه‌ی یک فرد، متمایز و برجسته می‌نمایند (تاسلیتس، ۱۹۹۹). این امر، ذهن‌ها را از تفاوت قدرت موجود بین مردان و زنان دور می‌کند و توجه را از نحوه‌ی تأثیرگذاری این تفاوت قدرت‌ها - و نیز تروماها، گفتمان‌ها، اسطوره‌ها، و تصویرنمایی‌های پرتطرفدار از مردان و زنان - بر ترویج رفتار جنسی تهاجمی در مردان و آسیب‌پذیری و کنش‌پذیری در زنان، منحرف می‌سازد. به همین ترتیب، حواس‌ها از این واقعیت هم پرت می‌شود که چگونه همین عوامل، زنان را به رفتارهایی وا می‌دارند که از انتظارات اسطوره‌ای جامعه درباره‌ی چگونگی رفتار زنان پیش، حین و پس از تجاوز، به‌دور است.

به‌طریقی مشابه، با به‌کارگیری تکنیک‌های بازپرسی مکرر برای به هم ریختن زمان، خارج کردن شواهد از بستر درخورشان، و مهم‌تر جلوه دادن برخی رخدادها و اعمال از آنچه واقعاً بوده‌اند، و با استفاده از اعلام اعتراض [وکیل] برای قطع پرسش‌های زمینه‌مندتر وکلای شاکی از قربانی [در جلسه‌ی محاکمه]، وکلای متهم روایت‌هایی زمینه‌زدوده از تجاوز به هیأت‌های منصفه عرضه می‌کنند. این روایت‌ها برخی کنش‌ها را پررنگ‌تر از بقیه نشان می‌دهند و معانی اصلی این کنش‌ها را و معانی‌ای را که ممکن بود هیأت منصفه از این کنش‌ها استنباط کند، اگر در زمینه‌ی مناسب عرضه می‌شدند، از آنها می‌زداید (ماتوئسیان، ۲۰۰۱).

بدین ترتیب، [فرایند] زمینه‌زدایی و فردی‌سازی در جلسات دادگاهی محاکمات تجاوز، از گفتمان پدرسالار پشتیبانی می‌کند؛ به این طریق که اسطوره‌های پدرسالار را که درباره‌ی تجاوز جنسی و تن‌آمیزی رضایت‌بنیاد

²² Cross-examination

وجود دارد تحکیم می‌کند، بر سر راه بازماندگان تجاوز سنگ می‌اندازد تا نتوانند یا به سختی بتوانند با بیان قصه‌هایشان در دادگاه گفتمان پدرسالار را به چالش بکشند. زمینه‌زدایی و فردی‌سازی، همچنین پشتیبان گفتمان نئولیبرال است که اشخاص را همچون افرادی اتمیزه می‌بیند، و نه همچون اعضای از گروه‌های اجتماعی واجد نظم سلسله‌مراتبی. همچنین، از آنجا که زمینه‌زدایی، فردی‌سازی و اسطوره‌های تجاوز جنسی و تن‌آمیزی رضایت‌بنیاد، فرایندها و روابط اجتماعی و روانشناختی را بسیار ساده‌سازی می‌کنند، به تقویت تمام گفتمان‌های مروج چنین ساده‌سازی‌هایی، از جمله نئولیبرالیسم، منجر می‌شوند؛ نئولیبرالیسمی که تمام رفتارهای انسانی و اخلاقیات را از حیث «محاسبه‌ی کارایی، سودآوری [و] رضایت‌بخشی (براون، ۲۰۰۳)» به صورت یک هزینه/فایده‌ی خام ارزیابی می‌کند، و بدین طریق انسان‌ها را به ماشین‌های اقتصادی خامی بدل می‌سازد که مستقل از روابط اجتماعی، و مستقل از سلسله‌مراتب و قدرت، فعالیت می‌کنند.

خاتمه

پژوهشگران، به اینکه گفتمان نئولیبرال از چه طریقی در نسبت‌های جنسی و جنسیتی، و در فهم‌های عامه از خشونت جنسی و جنسیتی، رخنه می‌کند توجه چشم‌گیری داشته‌اند اما نقش گفتمان پدرسالار و نقش خشونت جنسی و جنسیتی در تحکیم گفتمان نئولیبرال کمتر مورد توجه بوده است. این مقاله به این خلأ در ادبیات پژوهشی می‌پردازد؛ به این طریق که نشان می‌دهد که نحوه‌ی نمایش زنان و دختران در رسانه‌های عامه، آن کردارهای بدن مؤنث که بر این نحوه‌ی نمایش مبتنی‌اند، طرز فکر جدید عاملیت‌مدار، آزار جنسی و تجاوز جنسی، همه خشونت‌آمیزند و همگی گفتمان پدرسالار و نئولیبرال را تحکیم می‌کنند. این امر، از چند حیث حائز اهمیت است. اول اینکه، گفتمان‌های مسلط نقشی کلیدی در تولید نظم اجتماعی دارند. بدین ترتیب، خشونت جنسی‌سازی‌شده علیه زنان و دختران، از خلال تحکیم گفتمان‌های پدرسالار و نئولیبرال، احتمالاً نقش مهمی در تقویت نظم جنسیتی و نیز نظم سرمایه‌سالارانه دارد. دوم اینکه، دلیل آنکه خشونت جنسی‌سازی‌شده باعث تحکیم گفتمان‌های پدرسالار و نئولیبرال می‌شود، آن است که این دو گفتمان، در بسیاری از عناصر نمادین، با هم شریکند. این امر، دلالتی جدی دارد بر آنکه در سطح گفتمانی/ایدئولوژیک، پدرسالاری و سرمایه‌داری درهم‌تنیدگی نزدیک و جدایی‌ناپذیری دارند، و این می‌تواند به این نتیجه‌گیری معقول منتهی شود که اگر نحوه‌ی تقاطع انواع گوناگون لایه‌بندی [اجتماعی] و سرکوب را در این سطح درک کنیم، فهم ما از شیوه‌ی کلی‌تری که نظام‌های لایه‌بندی [اجتماعی] و سرکوب از طریق آنها یکدیگر را تحکیم می‌کنند، تعمیق خواهد شد. سوم آنکه، شباهت‌های قدرتمندی که میان گفتمان پدرسالار و نئولیبرال وجود دارد، بیش از پیش دال بر آن هستند که ساختارهای

گفتمانی پدرسالار و سرمایه‌سالار متقابلاً یکدیگر را برمی‌سازند و بدین ترتیب، گفتمان پدرسالار، در معنای عام‌تر، برسازنده‌ی سرمایه‌سالاری است.

واضح است که ما نخستین کسانی نیستیم که این مسائل را مطرح یا مطالعه کرده‌ایم، و به احتمال قریب به یقین، آخرین کسان نیز نخواهیم بود. با این حال، با نشان دادن اینکه خشونت جنسی‌سازی‌شده علیه زنان و دختران، تحکیم‌کننده‌ی گفتمان نئولیبرال است، باور داریم که سهم مهمی در ادبیات مربوط به پدرسالاری و نئولیبرالیسم، و نیز در فهم عمومی و فهم آکادمیک درباره‌ی خشونت جنسی، پدرسالاری و سرمایه‌سالاری ایفا کرده‌ایم.

منابع

- Armstrong, E., Hamilton, L., & England, P. (2010). Is hooking up bad for young women? *Contexts*, 9(3), 22–27. <https://doi.org/10.1525/ctx.2010.9.3.22>
- Aubrey, J. (2006). Effects of sexually objectifying media on self-objectification and body surveillance in undergraduates: Results of a 2-year panel study. *Journal of Communication*, 56(2), 366–386. <https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.2006.00024.x>
- Ayo, N. (2012). Understanding health promotion in a neoliberal climate and the making of health conscious citizens. *Critical Public Health*, 22(1), 99–105. <https://doi.org/10.1080/09581596.2010.520692>
- Bartky, S. (1988). Foucault, femininity, and the modernization of patriarchal power. In I. Diamond & L. Quinby (Eds.) *Feminism & Foucault: Reflections on resistance* (pp. 61–86). Northeastern University Press.
- Bartky, S. (1990). *Femininity and domination: Studies in the phenomenology of oppression*. Routledge.
- Bay-Cheng, L. (2015). The agency line: A neoliberal metric for appraising young women's sexuality. *Sex Roles*, 73, 279–291. <https://doi.org/10.1007/s11199-015-0452-6>
- Bay-Cheng, L., & Eliseo-Arras, R. (2008). The making of unwanted sex: Gendered and neoliberal norms in college women's unwanted sexual experiences. *The Journal of Sex Research*, 45(4), 386–397. <https://doi.org/10.1080/00224490802398381>
- Bener, A., Ghuloum, S., Al-Hamaq, A., & Dafeeah, E. (2012). Association between psychological distress and gastrointestinal symptoms in diabetes mellitus. *World Journal of Diabetes*, 3(6), 123–129. <https://doi.org/10.4239/wjd.v3.i6.123>
- Bloustein, G. (2003). *Girl making: A cross-cultural ethnography on the processes of growing up female*. Berghahn Books.
- Bordo, S. (2003). *Unbearable weight: Feminism, western culture, and the body*. University of California Press.
- Bourdieu, P. (2001). *Masculine domination*. Stanford University Press.
- Breiding, M., Smith, S., Basile, K., Walters, M., Chen, J., & Merrick, M. (2014). *Prevalence and characteristics of sexual violence, stalking, and intimate partner violence victimization—national intimate partner and sexual violence survey, United States, 2011*. <https://www.cdc.gov/mmwr/pdf/ss/ss6308.pdf>
- Brown, B., & Baker, S. (2012). *Responsible citizens: Individuals, health, and policy under neoliberalism*. Anthem Press.
- Brown, W. (2003). Neo-liberalism and the end of liberal democracy. *Theory and Event*, 7(1), 1–43. <https://doi.org/10.1353/tae.2003.0020>

- Cantor, D., Fisher, B., Chibnall, S., Townsend, R., Lee, H., Bruce, C., & Thomas, G. (2017). *Report on the AAU campus climate survey on sexual assault and sexual misconduct*. <https://www.aau.edu/sites/default/files/AAU-Files/Key-Issues/Campus-Safety/AAUCampus-Climate-Survey-FINAL-10-20-17.pdf>
- Coleman, R. (2009). *The becoming of bodies: Girls, images, experience*. Manchester University Press.
- Connell, R. W. (2005). *Masculinities* (2nd ed.). University of California Press.
- Corrigan, R. (2013). *Up against a wall: Rape reform and the failure of success*. New York University Press.
- Crenshaw, K. (1991). Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color. *Stanford Law Review*, 43(6), 1241–1299. <https://doi.org/10.2307/1229039>
- Datz, C. (2017). Interview with C. Datz, Chief Trial Deputy, Sex Assault Unit, Office of the District Attorney, 20th Judicial District, Boulder County, Colorado.
- De Heer, E., Gerrits, M., Beekman, A., Dekker, J., van Marwijk, H., De Waal, M., Spinhoven, P., Penninx, B., & van der Feltz-Cornelis, C. (2014). The association of depression and anxiety with pain: A study from NESDA. *PLoS One*, 9(10), Article e106907. <https://doi.org/10.1371/journal.pone.0106907>
- Dines, G. (2009). Childified women: How the mainstream porn industry sells child pornography to men. In S. Olfman (Ed.), *The sexualization of childhood* (pp. 121–142). Praeger.
- Dittmar, H., Halliwell, E., & Ive, S. (2006). Does barbie make girls want to be thin? The effect of experimental exposure to images of dolls on the body image of 5- to 8-year-old girls. *Developmental Psychology*, 42(2), 283–292. <https://doi.org/10.1037/0012-1649.42.2.283>
- Dohnt, H., & Tiggemann, M. (2006). Body image concerns in young girls: The role of peers and media prior to adolescence. *Journal of Youth and Adolescence*, 35(2), 141–151. <https://doi.org/10.1007/s10964-005-9020-7>
- Evans, A., & Riley, S. (2014). *Technologies of sexiness: Sex, identity, and consumer culture*. Oxford University Press.
- Freedman, R. (1986). *Beauty bound*. Lexington Books.
- Gavey, N. (2012). Beyond “empowerment”? Sexuality in a sexist world. *Sex Roles*, 66, 718–724. <https://doi.org/10.1007/s11199-011-0069-3>
- Gill, R. (2007). Critical respect: The difficulties and dilemmas of agency and “choice” for feminism: A reply to Duits and van Zoonen. *European Journal of Women’s Study*, 14(1), 65–76. <https://doi.org/10.1177/1350506807072318>
- Gill, R. (2012). Media, empowerment, and the ‘sexualization of culture’ debates. *Sex Roles*, 66(11–12), 736–745. <https://doi.org/10.1007/s11199-011-0107-1>
- Glick, P., Larsen, S., & Johnson, C. (2005). Evaluations of sexy women in low- and high-status jobs. *Psychology of Women Quarterly*, 29(4), 389–395. <https://doi.org/10.1111%2Fj.1471-6402.2005.00238.x>
- Graff, K., Murnen, S., & Smolak, L. (2012). Too sexualized to be taken seriously? Perceptions of a girl in childlike vs. sexualizing clothing. *Sex Roles*, 66, 764–775. <https://doi.org/10.1007/s11199-012-0145-3>
- Gurung, R., & Chrouser, C. (2007). Predicting objectification: Do provocative clothing and observer characteristics matter? *Sex Roles*, 57, 91–99. <https://doi.org/10.1007/s11199-007-9219-z544>
- Guthman, J., & DuPuis, M. (2006). Embodying neoliberalism: Economy, culture, and the politics of fat. *Environment and Planning D: Society and Space*, 24, 427–448. <https://doi.org/10.1068/d3904>
- Halliwell, E., Malson, H., & Tischner, I. (2011). Are contemporary media images which seem to display woman as sexually empowered actually harmful to women? *Psychology of Women Quarterly*, 35(1), 38–45. <https://doi.org/10.1177/0361684310385217>

- Hartmann, H. (1981). The unhappy marriage of Marxism and feminism: Toward a more progressive union. In L. Sargent (Ed.), *Women and revolution* (pp. 2–42). Black Rose Books.
- Heckman, S. (1994). The feminist critique of rationality. In *The polity reader in gender studies* (pp. 50–61). Polity Press.
- Hill, C., & Kearl, H. (2011). *Crossing the line: Sexual harassment at school*. American Association of University Women.
- Holt, R., Phillips, D., Jameson, K., Cooper, C., Dennison, E., & Peveler, R., & The Hertfordshire Cohort Study Group. (2013). The relationship between depression, anxiety and cardiovascular disease: Findings from the Hertfordshire cohort study. *Journal of Affective Disorders*, 150(1), 84–90. <https://doi.org/10.1016/j.jad.2013.02.026>
- Hopper, J., & Lisak, D. (2014). Why rape and trauma survivors have fragmented and incomplete memories. <http://time.com/3625414/rape-trauma-brain-memory/>
- Irigaray, L. (1985). *Speculum of the other woman*. Cornell University Press.
- Jackson, S., & Cram, F. (2003). Disrupting the sexual double standard: Young women's talk about heterosexuality. *British Journal of Social Psychology*, 42(1), 113–127. <https://doi.org/10.1348/014466603763276153>
- Jeffreys, S. (2005). *Beauty and misogyny: Harmful cultural practices in the west*. Routledge.
- Jones, M. (2018, February 7). What teenagers are learning from on-line porn. *New York Times*. <https://www.nytimes.com/2018/02/07/magazine/teenagers-learning-online-porn-literacysex-education.html>
- Katz, J., & Schneider, M. (2015). (Herero)sexual compliance with unwanted sex: Associations with feelings about first sex and sexual self-perceptions. *Sex Roles*, 72, 451–461. <https://doi.org/10.1007/s11199-015-0467-z>
- Katz, J., & Tirone, V. (2015). From the agency line to the picket line: Neoliberal ideals, sexual realities, and arguments about abortion in the U.S. *Sex Roles*, 73, 311–318. <https://doi.org/10.1007/s11199-015-0475-z>
- Kearl, H. (2014). Unsafe and harassed in public spaces: A national street harassment report. <https://www.stopstreetharassment.org/wp-content/uploads/2012/08/2014-National-SSHStreet-Harassment-Report.pdf>
- Lamb, S., & Peterson, Z. (2012). Adolescent girls' sexual empowerment: Two feminists explore the concept. *Sex Roles*, 66, 703–712. <https://doi.org/10.1007/s11199-011-9995-3>
- LLoyd, G. (1984). *The man of reason*. University of Minnesota Press.
- Luna, J. (2019). The ease of hard work: Embodied neoliberalism among rocky mountain fun runners. *Qualitative Sociology*, 42(2), 251–271. <https://doi.org/10.1007/s11133-019-9412-8>
- Lynch, A. (2012). *Porn chic: Exploring the contours of raunch eroticism*. Berg.
- Mager, J., & Helgeson, J. (2011). Fifty years of advertising images: Some changing perspectives on role portrayals along with enduring consistencies. *Sex Roles*, 64, 238–252. <https://doi.org/10.1007/s11199-010-9782-6>
- Marston, C., & Lewis, R. (2014). Anal heterosex among young people and implications for health promotion: A qualitative study in the UK. *BMJ Open*, 4(1), Article e004996. <https://doi.org/10.1136/bmjopen-2014-004996>
- Matoesian, G. (2001). *Law and the language of identity: Discourse in the William Kennedy Smith rape trial*. Oxford University Press.
- McDade-Montez, E., Wallander, J., & Cameron, L. (2017). Sexualization in U.S. Latina and white girls' preferred children's television programs. *Sex Roles*, 77, 1–15. <https://doi.org/10.1007/s11199-016-0692-0>

- McKenney, S., & Bigler, R. (2016). Internalized sexualization and its relation to sexualized appearance, body surveillance, and body shame among early adolescent girls. *Journal of Early Adolescence*, 26(1), 171–197. <https://doi.org/10.1111/jora.12179>
- Mercurio, A., & Landry, L. (2008). Self-objectification and wellbeing: The impact of selfobjectification on women's overall sense of self-worth and life satisfaction. *Sex Roles*, 58, 458–466. <https://doi.org/10.1007/s11199-007-9357-3>
- Millet, K. (1971). *Sexual politics*. Avon.
- Murnen, S., & Smolak, L. (2012). Social considerations related to adolescent girls' sexual empowerment: A response to Lamb and Peterson. *Sex Roles*, 66, 725–735. <https://doi.org/10.1007/s11199-011-0079-1>
- National Women's Law Center. (2016). *Workplace justice: Sexual harassment in the workplace*. National Women's Law Center.
- Norman, S., Allard, C., Browne, K., Capone, C., Davis, B., & Kubany, E. (2019). *Trauma informed guilt reduction therapy: Treating guilt and shame resulting from trauma and moral injury*. Academic Press.
- Restaurant Opportunities Centers United Forward Together. (2014). The glass floor: Sexual harassment in the restaurant industry. <https://chapters.rocunited.org/publications/the-glassfloor-sexual-harassment-in-the-restaurant-industry/>
- Rice, C. (2014). *Becoming women: The embodied self in image culture*. University of Toronto Press.
- Roiphe, K. (1993). *The morning after: Sex, fear, and feminism on campus*. Little, Brown & Co.
- Saraswati, L. (2021). *Pain generation: Social media, feminist activism, and the neoliberal selfie*. NYU Press.
- Schippers, M. (2007). Recovering the feminine other: Masculinity, femininity, and gender hegemony. *Theory & Society*, 36(1), 85–102. <https://doi.org/10.1007/s11186-007-9022-4>
- Smith, S., Choueiti, M., Pieper, K., Case, A., Yao, K., & Choi, A. (2017). Inequality in 900 popular films: Examining portrayals of gender, race/ethnicity, LGBT, and disability from 2007–2016. https://annenberglab.usc.edu/sites/default/files/Dr_Stacy_L_Smith-Inequality_in_900_Popular_Films.pdf
- Smith, S., Choueiti, M., Prescott, A., & Pieper, K. (2013). Gender roles & occupations: A look at character attributes and job-related aspirations in film and television. <https://seejane.org/wpcontent/uploads/full-study-gender-roles-and-occupations-v2.pdf>
- Stermer, S. P., & Burkley, M. (2012). Xbox or sexbox? An examination of sexualized content in video games. *Social and Personality Psychology Compass*, 6(7), 525–535. <https://doi.org/10.1111/j.1751-9004.2012.00442.x>
- Stringer, R. (2013). Vulnerability after wounding: Feminism, rape law, and the differend. *Substance*, 42(3), 148–168. <https://doi.org/10.1353/sub.2013.0031>
- Summers, A., & Miller, M. (2014). From damsels in distress to sexy superheroes. *Feminist Media Studies*, 14(6), 1028–1040. <https://doi.org/10.1080/14680777.2014.882371>
- Susen, S. (2016). Towards a critical sociology of dominant ideologies: An unexpected reunion between Pierre Bourdieu and Luc Boltanski. *Cultural Sociology*, 10(2), 195–246. <https://doi.org/10.1177/1749975515593098>
- Taslitz, A. (1999). *Rape and the culture of the courtroom*. New York University Press.
- Wade, L. (2017). *American hookup: The new culture of sex on campus*. W.W. Norton & Company.
- Walter, S. A., Jones, M. P., Talley, N. J., Kjellstrom, L., Nyhlin, H., Andreasson, A. N., & Agreus, L. (2013). Abdominal pain is associated with anxiety and depression scores in a

sample of the general adult population with no signs of organic gastrointestinal disease. *Neurogastroenterology & Motility*, 25(9), 741–776 <https://doi.org/10.1111/nmo.12155>

Wilson, J., Drozdek, B., & Turkovic, S. (2006). Posttraumatic shame and guilt. *Trauma, Violence & Abuse*, 7(2), 122–141. <https://doi.org/10.1177/15248380052859>

Young, I. (1981). Beyond the unhappy marriage: A critique of the dual systems theory. In L. Sargent (Ed.), *Women and revolution* (pp. 43–70). Black Rose Books.

Zhou, Y. (2011). Contempt and self-esteem: The effect of the contempt expression on self-enhancing behaviors. https://repository.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1089&context=wharton_research_scholars